

رویکردی یکپارچه به روش شناسی، دیالکتیک، شناخت و پراکسیس (ویراست ۲)

۱۰ تیر ۱۳۹۸ گردآوری و تدوین: م. صالحی

هست شب، همچو ورم کرده، تنی گرم، در استاده هوا،
هم ازین روست، نمی بیند اگر، گمشده ای راهش را.
نیما یوشیج

هدف و گرایش اصلی این نوشته: (فهرست مطالب، در آخر متن قرار دارد)

- شناخت بهتر، از روش شناسی، نفی، انواع تضاد
- تعریف تجرید، تجزیه، ترکیب (سنتز)، ذات، نمود، کیفیت، کمیت و روش دیالکتیکی
- تفکیک روش شناسی خاص از روش شناسی عام و وابستگی ذاتی آن به حوزه کاربردی مربوطه
- ارزیابی مدل به مثابه تقریب واقعیت موجود یا ممکن
- طبقه بندی نظام مند تکامل هستی، با کاربرد تجزیه، مراحل گذار
- تجزیه مارپیچ تکاملی به چرخه های تکاملی و تجزیه چرخه ها به مراحل و زنجیره گذار آنها
- تجزیه تکامل اجتماعی به نظامهای پنجگانه و کاربرد دیالکتیک اوبژه و سوژه در تاریخ
- دیالکتیک شناخت، پراکسیس و کاربرد روش دیالکتیکی در شناخت
- تجزیه و تفکیک پراکسیس نظری از عملی، حل مسئله بازتاب و نقش اساسی پراکسیس نظری
- کاربرد چرخه [شناخت = پراکسیس نظری = پراکسیس عملی] در نظامهای اجتماعی نوین
- نقد و پرسش هایی از کاستی های مرتبط با مرحله کنونی تاریخ جهان از زاویه روش شناسی

[الف]- نفی

در پژوهش، تحلیل و طبقه بندی دیالکتیک ها و انواع آن، فصل مشترکی یافت میشود که نفی نام دارد. نفی، مجرد ترین یا عام ترین مفهوم دیالکتیکی است. نفی و تضاد، به هر تمایز، تفاوت، فاصله، جدائی، دوری، بازتاب، دافعه-جاذبه، ضدیت، تقابل، دگرگونی، تبدیل، انتقال و یا رابطه متقابلی، اطلاق می شود که دو سوی آن، ضمن رابطه با هم، مجزا هستند، جفتی، جدائی نا پذیرند. هم مستقل از یکدیگرند و هم وابسته به همدیگرند. هم یکدیگر را نفی میکنند و هم یکدیگر را حفظ میکنند. در ساده ترین شکل، هم دو (یا چند) تا هستند و هم یکی هستند. هم با هم هستند و هم بی هم هستند. هم مستقل از هم هستند و هم وابسته به هم. انگار که هم در خود و برای خود، هستی دارند و هم در دیگری و برای دیگری و فراتر از آن باهم، هستی دارند.

۲. دوگانه های متضاد بی واسطه (متکی به ذات)

در این حالت، ضدین، بی واسطه یکدیگر را نتیجه می دهند یعنی تعریف یکی، تعریف دیگری را نتیجه میدهد. مانند [شکل، محتوی]، [وجود، ماهیت]، [مثبت، منفی]، [درون، بیرون]، [پدیدار، ذات]، [کل، جزء] و تضاد اجزای یک کل با هم، مانند تضاد طبقاتی.

در این نوشته، مفاهیم ذات، ماهیت، جوهر و محتوی در یکسو و در برابر پدیدار، نمود و شکل استفاده شده است.

همچنین تضاد [کل، جزء]، در فصلهای تجزیه و پس از آن بیشتر شکافته خواهد شد.

۳. دوگانه های متضاد بظاهر بی رابطه (متکی به هستی)

که از طریق تحلیل و استنتاج می توان به رابطه آنان پی برد، مانند [هستی، نیستی]، [کیفیت، کمیت] و یا [ضرورت، آزادی]. که تضاد ضرورت و آزادی در آگاهی حل میشود یعنی آزادی، درک ضرورت است { [ضرورت، آزادی]، آگاهی }.

از این نوع، به تضاد [کیفیت، کمیت] و حل آن در محدوده { [کیفیت، کمیت]، محدوده } اشاره خواهد شد.

هستی در شکل ها و نمود های متفاوتی، خود را نشان میدهد که با ماهیت (ذات) خود، تضاد دارد. این تضاد در مفهوم حل میشود. به این ترتیب، کل منطق را میتوان در سه گانه { [هستی، ماهیت]، مفهوم } طبقه بندی کرد.

در این نوشته از چهار تضاد اصلی زیر استفاده شده است که سه تا ی اول را میتوان انواعی از تضاد [وحدت، کثرت] یا [یگانگی، چندگانگی] و یا بصورتی ساده [یک، چند]، دانست.

۱- [مجرد، مشخص] که بصورت نسبی گام به گام [عام، خاص]، درختی میشود.

۲- [جزء، کل]، که بصورت نسبی گام به گام، درختی میشود.

۳- [ذات، پدیدار]، پدیدارها از سوئی، ذات را و از سوی دیگر، یکدیگر را به ترتیب، نفی میکنند و این نفی دوم، زنجیره انتقال پدیدارها را میسازند که میتواند چرخه ای باشد.

۴- [کیفیت، کمیت]

[ب]- دیالکتیک [مشخص، مجرد] و [خاص، عام]

تجرید یا انتزاع، یکی از اساسی ترین روش های ساده سازی است، که طی آن با کنار گذاردن و یا نادیده گرفتن ویژگی های غیر مربوط، غیر مهم و یا غیر لازم و حفظ ویژگی یا ویژگی های معینی از یک یا تعدادی کلیت مشخص، یک مفهوم طبقه بندی شده مجرد، ساخته می شود. مفهوم مجرد حاصله، محدودیتی ندارد و می تواند اعضای مشخص بیشماری را در برگیرد. یعنی تجرید، حرکت مفهومی از مشخص به مجرد و یا از خاص به عام می باشد.

مثلاً اگر شاهرخ و محمد، کارگران نقاش باشند، آنگاه، هر یک از این دو، مفهومی، مشخص و کارگر نقاش، مفهومی، مجرد است. حال اگر کارگر نقاش، مفهومی مشخص فرض شود، با نادیده گرفتن مشخصه نقاش، به کارگر که نسبت به آن، مفهومی مجرد است می رسیم. در اینجا شاهرخ یا محمد، فرد هستند، کارگر نقاش، خاص هست و کارگر، عام است. به عبارت دیگر، کانون توجه ذهن از مفهوم یا لحظه فردیت: (شاهرخ یا محمد) به لحظه خصوصیت (خاص بودن): (کارگر نقاش بودن) و از لحظه خصوصیت: (کارگر نقاش بودن) به لحظه عمومیت (عام بودن): (کارگر بودن) حرکت کرده است.

در آنچه که در بالا دیدیم، حرکت ذهن، با دو نفی (تضاد) مفهومی بر خورد کرد:

۱. تضاد بین مشخص و مجرد، یعنی از نفی مشخص به مجرد رسیدیم.
این تضاد را با دوگانه [مجرد، مشخص]، نشان میدهیم.

۲. تضاد بین خاص و عام که از نفی (صرف نظر کردن از ویژگی معینی از) خاص به عام رسیدیم.
این تضاد را با دوگانه [عام، خاص]، نشان میدهیم.

از آنجا که مشخص آغازین همان فرد هست، از ادغام دوگانه های [مشخص، مجرد] و [خاص، عام]، سه گانه دیالکتیکی {[عام، خاص]، فرد} بدست می آید. دیالکتیک {[عام، خاص]، فرد} مهمترین و اساسی ترین مجموعه تضادهای مفهومی است که روش دیالکتیکی بر آن استوار است. تضاد عام و خاص در فرد حل میشود زیرا فرد، دربرگیرنده هر دو است. در بخشهای مربوط به روش های تحلیلی، ترکیبی، دیالکتیکی، شناخت و پراکسیس، این دیالکتیک بکار گرفته خواهد شد.

دوگانه های [مجرد، مشخص] و [عام، خاص]، مفهومی نسبی دارند و می توانند به صورت پشت سر هم و با ساختاری درختی بکار روند. ساختار درختی به این معنا بکار می رود که درخت یک تنه دارد و چند شاخه و هر شاخه، تا آنجا که ممکن و لازم باشد، به چند شاخه دیگر شکسته شود و این حرکت گام به گام و یا لایه به لایه به سمت سادگی بیشتر پیش می رود. سادگی بیشتر به این معنی، که در هر

گام (لحظه-مرحله)، ویژگی هائی حذف میشود و ویژگی های دیگری (اساسی تری)، حفظ میشوند.

در بالا مفهوم کمی رابطه یک به چند را در باره یک مجرد، (کارگر نقاش) با چند فرد مشخص، (شاهرخ یا محمد) دیدیم.

حال اگر پروین که دوزنده پیراهن، ناهید که دوزنده کفش، محمود که کارگر فلزکار، رضا که راننده اتوبوس، جعفر که جوشکار و اسماعیل که معلم است را به بررسی اضافه کنیم، میتوان به طبقه بندی درختی [خاص، عام] های لایه ای زیر رسید که در آن هر عام، میتواند عام چند خاص باشد. در تجرید های پائین، ریشه یا تنه اصلی درخت، کارگر است و در انتهای شاخه ها، افراد قرار دارند. همچنین از علامت ---> برای تجرید استفاده شده است:

پروین ---> دوزنده پیراهن ---> دوزنده ---> کارگر
ناهید ---> دوزنده کفش ---> دوزنده ---> کارگر
شاهرخ ---> کارگر نقاش ---> کارگر
محمد ---> کارگر نقاش ---> کارگر
محمود ---> کارگر فلزکار ---> کارگر
رضا ---> راننده اتوبوس ---> راننده ---> کارگر
جعفر ---> جوشکار ---> کارگر
اسماعیل ---> معلم ---> کارگر

در اینجا، کارگر، مفهومی، عام و در عین حال، مشخص است. عام است زیرا شامل همه طبقه بندی های خاص بالا است و لزوماً به کارگر کارخانه ای، منحصر نیست. مشخص است زیرا دارای این مشخصه و تعریف است: کسی که مجبور است از طریق فروش نیروی کار خود به طبقه سرمایه دار، زندگی کند و دستمزد خود را، بصورت زمانی (ساعتی، روزانه، هفتگی، دو هفتگی و یا ماهیانه و غیره) دریافت کند و این تعریف مشخصه اساسی و ذاتی کارگر است و نمیتوان این مشخصه را حذف کرد.

اگر از ویژگی زن یا مرد بودن و ویژگی شغل خاص این افراد، صرف نظر شود که در بررسی مسائل عام طبقه کارگر اثری ندارد، آنگاه کلیه آنان، در یک طبقه یعنی کارگر جای می گیرند ولی اگر انتزاع، یک مرحله دیگر پیش رود، به انسان می رسد که با توجه به اینکه انتزاع افراد طبقه سرمایه دار نیز به انسان می رسد. اگر هدف بررسی مسائل خاص طبقه کارگر باشد، آنگاه دیگر نمیتوان با انسان، این کار را انجام داد گرچه به لحاظ زیستی هر دو (کارگر و سرمایه دار)، نوعاً انسان و جاندار محسوب می شوند. ولی تضاد طبقاتی، کیفیت زندگی آنان را کاملاً از هم متفاوت میکند و بطور کلی، مطالبات طبقه کارگر در تضاد با منافع طبقه سرمایه دار قرار دارد.

بهر حال، انتزاع، میتواند تا هستی که نهایت انتزاع ممکن است، پیش رود ولی این پیش روی تا بدین

حد، ارزشی عملی ندارد.

کارگر <--- انسان <--- موجود زنده <--- هستی
سرمایه دار <--- انسان <--- موجود زنده <--- هستی
حبیب الله <--- بازاری سرمایه دار <--- سرمایه دار
حاج قاسم <--- سپاهی سرمایه دار <--- سرمایه دار

نکته دیگری که به اشاره نیاز دارد مبنا و معیار تفکیک در طبقه بندی است مثلاً دوزنده پوشاک را می توان برپایه نوع پوشش طبقه بندی کرد و از چند مفهوم خاص به یک مفهوم عام رسید و آنرا در طبقه بندی درختی بکار برد یعنی حرکت از خاص به عام، ذاتاً حرکتی، از چند به یک است و چندی آن را مجموعه ای کامل از خاصه های مبنا ی تفکیک، تعیین می کند، مانند انواع پوشش (پیراهن، شلوار، کفش و کلاه و غیره).

لازم به اشاره است که در هر مرحله، خاص ها یکدیگر را نفی می کنند و نباید فصل مشترکی با هم داشته باشند، البته بسته به موضوع مورد بررسی و اهداف، می توان از ویژگی های غیر مربوط، غیر مهم و یا غیر لازم، صرف نظر کرد و صرفاً ویژگی های با ارزش را، نگهداشت. و بالاخره، اگر از مشخصه نوع هر یک از کارها ی مشخص بالا مانند جوشکاری، نقاشی، دوزندگی، تدریس و یا رانندگی، صرف نظر کنیم، به کار مجرد میرسیم که تنها میتواند ویژگی زمانی داشته باشد.

دیالکتیک [انتزاع، انضمام]

در دیالکتیک {[عام، خاص]، فرد} میتوان سه نوع حرکت (نفی) مفهومی در بین مشخص و مجرد های مرتبط تشخیص داد:

درختی، فرض شود که در انتهای شاخه های آن، افراد قرار گرفته اند و تنه آن متناظر با عام باشد و شاخه های بینا بینی آن، خاص ها باشند.

۱. حرکت از فرد به خاص و از خاص به عام (انتزاع):

عمودی پائین رونده: انتزاع (مشخص به مجرد) و (خاص به عام) لایه به لایه. این حرکت در روش تحلیلی بکار میرود. نمونه ای از این حرکت را در بالا دیدیم.

۲. حرکت از عام به خاص و از خاص به فرد (انضمام):

عمودی بالا رونده: ترکیب ویژگیها (تعیین ها) با عام (عام به خاص) و (مجرد به مشخص) لایه به

لایه. این حرکت در روش ترکیبی که وارونه روش تحلیلی است بکار میرود. یعنی حرکت از عام (مثلا کارگر)، شروع میشود و با افزودن مرحله ای (انضمام) ویژگیها (مثلا نقاش) به آن، به خاص و سپس به فرد (مثلا شاهرخ) میرسیم. در اینجا، انضمام، وارونه و ضد انتزاع است و میتوان آن دو را در دوگانه دیالکتیکی [انتزاع، انضمام]، توأم دانست.

۳. افقی: خاص به خاص های دیگر (خاص به خاص). هر خاصی، نفی خاص های دیگر است.

نکته:

در فارسی، واژه های کلی یا جهانشمول نیز مترادف با عام بکار رفته اند ولی استفاده متداول از واژه جزئیت برای خصوصیت یا خاص بودن (بودگی) و نیز جزئی برای خاص، ابهام آمیز و نامناسب است. و سرانجام، دیالکتیک های [خاص، عام]، [مجرد، مشخص] و [انتزاع، انضمام] را باهم و در یک چرخه ببینیم:

چرخه: [مشخص -> [انتزاع] -> مجرد -> [انضمام] -> مشخص]

و یا: [خاص -> [انتزاع] -> عام -> [انضمام] -> خاص]

روش تحلیلی (براساس انتزاع)

این روش، حرکت مفهومی از فرد یا افراد مشابه، به خاص (با کاربرد [مشخص، مجرد]) و از خاص به عام های متوالی (با کاربرد گام به گام انتزاع [خاص، عام]) است که تحلیل نام دارد. هدف تحلیل اساسا خلاصه سازی و ساده کردن پیچیدگی ها از طریق طبقه بندی است.

تحلیل، از یک فرد (واقعیت یا موضوع مورد بررسی) مشخص یا مجموعه ای از افراد مشخص، آغاز و از طریق صرف نظر کردن از بسیاری از ویژگیها (مشخصه ها-خصوصیت ها-تعیین ها) و نگهداشتن اساسی ترین آنها، به تدریج به عام ترین سطح لازم، که عام مشخص (مثل کارگر، کالا یا نفی-در این نوشته-) نامیده میشود، پایان می پذیرد. بنابراین با تحلیل فرد، که وحدت، ترکیب و تمرکزی از خاص ها و عام هاست، خاص ها و عام آنها از هم جدا و مشخص میکنیم.

نقطه عزیمت این روش، مشخص آغازین و نقطه پایان آن یک یا تعدادی عام مشخص است. در مثال کارگران، به کارگر مجرد رسیدیم و همچنین مثلا اگر از یک جامعه سرمایه داری شروع کنیم میتوانیم به مجرد های کالا، کار مجرد و ارزش اضافی برسیم. عام مشخص، عامی است مشخص که ویژگیهای مشترک، اساسی و ماندگار ذات اصلی را دربر دارد و از بسیاری از خصوصیت های پدیداری، تصادفی و بی اهمیت، مجرد شده است. بنابراین، در روش تحلیلی، نقطه آغاز، داده های مشخص پدیداری در دست و غایت آن ویژگی های ذاتی و مشترک است.

در روش تحلیلی، طبقه بندی، گروه‌بندی، رده بندی، دسته بندی و کلا خلاصه سازی اساس است زیرا هدف ساده کردن پیچیدگی‌ها است. بنابراین بطور معمول، از فرایند تحلیل در پایان تنها نتایج ساده و ویژگی‌های با ارزش برای انتقال به مرحله بعد حفظ میشود و از طرح عملیات تحلیلی که بعضاً دارای آشفتگی یا بدون نتیجه بوده اند، خودداری میشود. در تحلیل باید در جا زدن‌ها و آنچه که فلج تحلیلی نامیده میشود را که در اثر غرق شدن در داده های حسی-تجربی ضد و نقیض مانند ابهاماتی که در هنگام گروه‌بندی‌ها و یا طبقه بندی‌ها ممکن است روی دهد، با فراروی و حل تضاد (فلج) رفع ابهام نمود.

روش ترکیبی (بر اساس انضمام)

در این روش، کانون توجه مفهوم، از لحظه عام به خاص و از لحظه خاص به فرد حرکت میکند. تفاوت اساسی این روش با تحلیلی، تنها در وارونه شدن نیست بلکه هنگامی که در شناخت بکار می رود فرد حاصله از روش ترکیبی، واقعی نیست بلکه مشخصی مجرد است، زیرا بازسازی مشخص واقعی از طریق کاربرد صرف مفاهیم مجرد توسط ذهن امکان پذیر نیست. در اصل و در تحلیل، تبدیل پیچیده مشخص به ساده تجریدی با صرف نظر کردن ویژگی‌های بسیاری همراه است و در ترکیب، با حرکت وارونه و انضمام‌های گام به گام و پی در پی یک یا چند ویژگی (خاصه یا تعیین)، هرچه از عام به خاص (و از خاص به خاص تر) و نهایتاً به تمرکز یا وحدتی از تعیین‌ها خواهیم رسید که مشخص اندیشیده نام دارد و نوعی باز آفرینی، بازسازی، شبیه سازی و نهایتاً مدلی تقریبی از مشخص آغازین است اما با این روش، هرگز به مشخص آغازین نمی‌رسد. خواهیم دید که در رابطه با جامعه، این مشکل یا ابهام در پراکسیس حل میشود که نتیجه آن نیز مشخص واقعی تازه و دیگری خواهد بود. مشخص واقعی (مادی) و مشخص اندیشیده، جفت‌های دیالکتیکی یکدیگرند یعنی در مدل دیالکتیکی [مشخص واقعی، مشخص اندیشیده] قرار میگیرند.

روش دیالکتیکی

روش تحلیلی و روش ترکیبی، معکوس یکدیگرند و با هم متضاد هستند. حال اگر این دو روش را به ترتیب توأم کنیم و با هم بکار ببریم، آنگاه به صورت کاملی می‌توانیم تحلیل و ترکیب را از نقطه آغاز به نقطه پایان برسانیم. به عبارت دیگر، شناسائی موضوع مورد بررسی یا اوبژه، از طریق حرکت مفهوم در چرخه زیر صورت میگیرد:

[[اوبژه--خاص<---...<---کمتر خاص<---...<---عام مشخص]

و سپس

[عام مشخص<---خاص<---خاص تر<---اوبژه اندیشیده]]

این روش به دلیل اینکه از وحدت و سنتز دو روش متضاد تحلیلی و ترکیبی بدست می آید، دیالکتیکی نامیده میشود. کاربرد اصلی این روش، در شناخت است که از دو مرحله تحلیل و ترکیب تشکیل میشود. سه گانه های زیر این موضوع را خلاصه میکنند:

- { [روش تحلیلی، روش ترکیبی]، روش دیالکتیکی }.
- { [روش پژوهشی، روش ارائه]، روش اقتصاد سیاسی }.
- { [تحلیل، ترکیب]، شناخت دیالکتیکی }.

به روش دیالکتیکی، در هنگام طرح موضوعات شناخت و مسئله جمعیت مشخص باز خواهیم گشت. ضمناً در این نوشته، واژه مشخص به معنای فرد کاملاً تعریف شده یا معینی که همه مشخصه ها یا ویژگی های آن معلوم باشد نیست بلکه به مفهوم دارای دست کم یک مشخصه و موضوع اولیه مورد بررسی یا فراورده نهائی یک فرایند بررسی، در نظر گرفته شده است و بطور کلی مشخص در برابر مجرد آنها به صورتی نسبی قرار دارد. اما میتوان چندین مشخص واقعی داشت که هریک، ویژگی واقعی خاصی اضافه بر مشخص واقعی که در همه آنها مشترک است داشته باشد.

نکته:

در روش دیالکتیکی، حرکت از خاص به عام (و یا عام به خاص)، از مدل چند به یک (و یا یک به چند)، بصورت یک به یک، نیز استفاده میشود. یعنی در درخت فرضی، حرکت رفت و برگشت، فقط از مسیر یک سرشاخه به یک تنه (و یا یک تنه به یک سرشاخه) و روی یک زنجیره، انجام میشود.

[پ]- دیالکتیک [جزء، کل]

تجزیه

در این روش، یک کل، به اجزا کوچکتر و روابط آنها، شکسته یا تفکیک می شود. تجزیه با دور شدن از کل یا نفی کل و با حرکت به درون و نزدیک شدن به اجزا آغاز می شود. یعنی کانون توجه مفهوم، از یگانگی کل به سمت چندگانگی اجزا، حرکت می کند. این حرکت، ذاتاً حرکتی، یک به چند است و بنابراین ساختاری درختی دارد و ممکن است هر یک از اجزا به عنوان کلی کوچکتر، خود، به اجزا کوچکتری تقسیم شود و این تقسیمات بصورت درختی در حد لزوم، ادامه می یابد. در حرکت از کل به جز به شرایط یا مبنایی نیاز هست که معیار شکستن نام دارد. کنار گذاشتن موقت کل و بذل توجه

به اجزا و روابط این اجزا به معنای نادیده گرفتن کل نیست بلکه صرفاً لحظه مفهومی دیگری از کلیت است. بعد از تجزیه، کل به شکل مشخص تر و ساخت یافته ای تعریف می شود. در اصل ابتدا اجزا در کل پنهان است، سپس هم کل و هم جزئیات آن، بصورتی شفاف دیده میشود. اساس تجزیه، وحدت یگانگی و چندگانگی، یا دوگانه [وحدت، کثرت] و تضاد [کل، جزء] است و شکل کامل آنرا میتوان در سه گانه {[کل، جزء]، فرد} تعریف کرد. زیرا فرد، هم کل را در بر دارد و هم جزء را. در داستان فیل در تاریکی، جزئیاتی جداگانه ای از فیل، حس می شود ولی کلیت فیل تشخیص داده نمیشود یعنی رابطه اجزا با هم و حرکت از اجزا به کل، صورت نگرفته است و بنابراین شناخت فیل در جزئیات حسی-تجربی جدا از هم در مانده است. مثال دیگر دیدن درخت و ندیدن جنگل و یا ندیدن موضوع در تصویری بزرگتر است.

هنگام تجزیه، ممکن است مبنا های متعددی وجود داشته باشد. انتخاب مبنا به موضوع مورد بررسی و ویژگی های آن مربوط میشود. مثلاً تجزیه جمعیت به افراد تشکیل دهنده آن از نظر منطقی میسر است ولی بررسی افراد جدا از هم، ارزش چندانی ندارد (البته سرمایه داری علاقه دارد حقوق فرد را جدا از جامعه و روابط طبقاتی اش تعریف کند). در حالی که اگر مجموعه ای از این افراد که ویژگی خاصی دارند مانند طبقات را در نظر بگیریم آنگاه، جمعیت را میتوان به این طبقات تقسیم کرد که از یکسو جزء هستند و از سوی دیگر خاص. خود این طبقات را میتوان بر اساس مالکیت تعریف کرد مثل طبقه سرمایه دار و طبقه کارگر. بنابراین، تجزیه میتواند بر مبنای خاص های متضاد صورت گیرد. در دیالکتیک [کل، جزء] میتوان سه نوع حرکت (نفی) مفهومی در بین کل های مرتبط تشخیص داد:

۱. از بیرون به درون: تجزیه (از کل به جزء-همچنین از بالا به پایین)

هنگامیکه از کل به سمت اجزا، حرکت میکنیم، یعنی شناسائی کل را دقیقتر، شفاف تر و پالایش یافته تر میکنیم، داریم تجزیه میکنیم. مثلاً از تجزیه آب میتوان اکسیژن و هیدروژن بدست آورد. اگر تصور کنیم که داریم از بیرون به درون کل میرویم و اجزائی را که در آن مییابیم بصورت کل های جدیدی، گروه بندی میکنیم و مکرراً، شناسائی هر کل را به شناسائی اجزا و روابط آنها تبدیل میکنیم، داریم لایه به لایه، تجزیه میکنیم و اگر در تجزید، حرکت از پیچیده تر به ساده تر است در تجزیه، حرکت از بزرگ تر به کوچک تر است.

۲. از کل به کل های دیگر مرتبط هم سطح (از جزء به جزء)

هنگامیکه در بین کل های لایه دوم حرکت میکنیم، داریم روابط اجزا را بررسی میکنیم. در اینجا هر

یا درهم رفته مورد استفاده قرار میگیرد به عنوان مثال، طبقات اجتماعی، هم جزء هستند و هم خاص. هرگاه در تجزیه، یک عام، مبنا باشد، آنگاه اجزا، دارای طبقه بندی مبنا خواهد بود یعنی هر جزئی، نوعی خاص از عام مبنا ست. به عنوان مثال اگر تاریخ را بر مبنای نوع مالکیت [برده، زمین، سرمایه و کار] تجزیه کنیم، آنگاه ویژگی هر مرحله، همان نوع مالکیت میباشد و به جوامع برده داری، زمین داری، سرمایه داری و سوسیالیسم میرسیم.

روش دیالکتیکی تجزیه-ترکیبی

حرکت از جزء به کل یکی از انواع ترکیب یا سنتز است. در فرایند ترکیب، کل، از طریق نفی اجزا، ضمن حفظ اجزا، براساس روابط بین اجزا، حاصل میشود. به عبارت دیگر، ترکیب اجزا یعنی فراروی از پراکندگی و چندگانگی و رسیدن به یگانگی. در ترکیب اجزا، نیز حرکت، درختی است با این تفاوت که این بار، حرکت از دو یا چند شاخه های فرعی به شاخه های اصلی تر، بصورتی پشت سرهم انجام می شود.

تجزیه و ترکیب، وارونه یکدیگرند و با یکدیگر تضاد دارند، بنابراین میتوان آنها را در دوگانه دیالکتیکی [تجزیه، ترکیب] قرار داد. این دیالکتیک، هم، از فرایند های واقعی، قابل استخراج است و هم در روش های منطقی، قابل کاربرد. روش دیالکتیکی حاصل از ترکیب تجزیه و ترکیب، مستقل از اینکه کدامیک اول بیاید، نتیجه وحدت و حل تضاد این دو روش است و در کلیه مراحل شناخت و پراکسیس، به کار رفتنی است.

در شناخت، با هر یک از دو روش دیالکتیکی (مبتنی بر تجزیه یا تحلیل) که مناسب باشد میتوان شروع کرد و در مرحله بعدی روش دیالکتیکی مناسب آن مرحله را انتخاب کرد. مثلا در نظر گرفتن محیط (شامل طبیعت) و جمعیت با هم به عنوان کل و تجزیه این کل به طبیعت و جمعیت بر اساس رابطه این دو یعنی مبنای تولید و یا تجزیه جمعیت بر اساس روابط اقتصادی تولید به طبقات، آغاز کاربرد روش دیالکتیکی مبتنی بر تجزیه ایست. در عین حال، روش دیالکتیکی مبتنی بر تجرید، نه تنها بیشترین کاربرد را دارد بلکه شهرت بیشتری دارد و گذشته از آن، جزء لاینفک فرایند شناخت است. در بسیاری از نوشته ها و بحث های مربوط در زبان فارسی، دو مفهوم کاملا متفاوت تجرید و تجزیه، یکی تلقی شده است.

یکی از تفاوت های اساسی [تحلیل، ترکیب] با [تجزیه، ترکیب]، اینست که اولی همیشه مفهومی است. یعنی عام یا خاص، مفهوم هستند در حالی که [تجزیه، ترکیب]، هم به پدیدار های ذهنی و هم به

پدیدارهای واقعی مستقل از ذهن مربوط هست. به عنوان مثال، در شیمی مولکولهایی با هم ترکیب میشوند و مولکولهای تازه ای پدید میآورند یا در اقتصاد، تولید، سنتزی از کار و مواد به کمک ابزار و مواد کمکی است.

کل میتواند بر اجزا حاکم شود و اغلب این چنین است و بر عکس به عنوان مثال، در انقلاب، جز، بر کل حاکم میشود و بعد از آن کل حاصله، بر جز حاکم میشود. این موضوع در تمامی دوگانه های دیالکتیکی صدق میکند یعنی نقش هرژمونیک و غلبه یکی بر دیگری، همیشگی نیست و بستگی به شرایط دارد یعنی رابطه دیالکتیکی، دو سویه است و با رابطه یکسویه علت-معلولی متفاوت است.

در تکامل هستی و در دیالکتیک [تجزیه، ترکیب]، ترکیب اجزا، وجه غالب را نسبت به تجزیه دارد. در بحث مربوط به تکامل هستی و نظامها خواهیم دید که این تکامل، اساسا با سنتزهای گسترده و پشت سرهم، صورت گرفته است. بدیهی است که ترکیب (سنتز)، لزوما، به معنی جمع ساده اجزاء نیست بلکه نوعی فراروی است.

البته سنتز یا ترکیب، در انتزاعی ترین شکلش، حرکت از چند به یک (از کثرت به وحدت)، مربوط به دیالکتیک [چند، یک] است.

و سرانجام، دیالکتیک های [جز، کل] و [تجزیه، ترکیب] را باهم و در یک چرخه ببینیم:

چرخه: [جز - > ترکیب] - > کل - > [تجزیه] - > [جز].

[ت]- دیالکتیک [ذات، پدیدار] و گذار پدیدارها به یکدیگر

کلیت پویا یعنی فعلیت پدیده ها، دارای شکل، محتوی، بیرون و درون است، هر آنچه که شکلی است و بصورت حسی تجربی خود را مینماید، پدیدار مینامیم و هر آنچه را که در پشت شکل و پوسته پدیدار، پنهان است اما نقشی اساسی و مشترک در پدیدارهای مربوطه دارد و در گذار آنها کما بیش، حفظ می شود، ذات یا ماهیت مینامیم. کلیت پویا یا فعلیت را میتوان بصورت فرآیندی در نظر گرفت که کلیه پدیدارها و نمونه ای از گذارشان به یکدیگر را در بردارد.

مثلا آب میتواند پدیدارهایی چون یخ، بخار و یا پلاسما نیز داشته باشد. حالت مایع، صرفا یکی از پدیدارهای ذات آب است. ذات آب را میتوان بصورت ترکیبی از دو هیدروژن و یک اکسیژن در نظر گرفت که جنبه با ثبات فعلیت آب را تشکیل میدهد. ذات آب، در محدوده معینی از شرایط محیطی (دما و فشار)، در کیفیتی پایدار که ویژگی پدیدار معینی است، خود را عرضه می نماید.

ذات و پدیدار، ضمن داشتن تضاد، به هم وابسته اند و به درون یکدیگر میروند یعنی بر یکدیگر اثر میگذارند. بطور معمول، پدیدار، لایه ای است که به محیط بیرون، نزدیکتر است و حتی میتواند وابسته باشد یعنی از سوئی با محیط در تضاد باشد و از دگر سو با ذات. به همین جهت پدیدار، به مراتب بیشتر از ذات، در حال تغییر است. در حالیکه ذات، با حفظ طبیعت خود، در برابر تغییرات محیط، مقاومت میکند، به طور معمول، پدیدار در برابر پویایی محیط، تاثیر پذیر است. هر پدیدار، بنوعی، جلوه بیرونی ذات، در شرایط متفاوت است. ذات، طبیعت درونی و به مراتب، با ثبات تر و به بیانی دیگر، قطب یگانه و ایستا تر تضاد [ذات، پدیدار] است در حالیکه پدیدار، قطب پویا تر و متعدد آن است با این حال، تحت شرایط معینی، تغییرات پدیدارها، باعث تغییرات ذات میشود و این دو سویه گی و تاثیرات متقابل بین آنها، همواره وجود دارد. بنابراین، تنها ذات نیست که پدیدارها را تعیین میکند (که اغلب این چنین است)، بلکه تاثیرات تدریجی پدیدارها نیز در مقاطعی، باعث دگرگونی و جهش، در ذات میشوند در نتیجه، میتوان از دیالکتیک [کیفیت، کمیت]، هم در دگرگونی (گذار) پدیدارها، وهم در تغییرات ذات نیز استفاده کرد.

گرچه ذات و پدیدار (و نیز جوهر و نمود)، با هم یک کلیت یا فعلیت را میسازند ولی بین این دو همواره فاصله و تمایز وجود دارد. یکی از ویژگی های اصلی علم، کشف ذات پدیدارها و روابط آنهاست و اگر ارتباط این دو، به سادگی قابل درک بود، آنگاه بیشتر علم بیخود میشود.

تضاد [ذات، پدیدار]، در فعلیت، وحدت پیدا میکند زیرا فعلیت، هم دربرگیرنده ذات است و هم دربرگیرنده پدیدار. یعنی برای این دیالکتیک، سه گانه {[ذات، پدیدار]، فعلیت} را داریم.

پدیدارها از سوئی، ذات را و از دگر سو، یکدیگر را به ترتیب، نفی میکنند و این نفی دوم، زنجیره گذار پدیدارها را میسازند. هر پدیداری ضمن نفی و حفظ ذات، با نفی پدیدار پیشین، از آن فراروی میکند بنابراین هر پدیدار (همراه با ذات)، مرحله ای را میسازد که جزئی خاص از فعلیت است یعنی از این زاویه، مشابه [جزء، کل] است. البته دیالکتیک گذارها انواع گوناگونی دارد که هنگام بررسی ذات و پدیدارهای خاص آن، بسته به موضوع تحت بررسی مناسبترین را باید انتخاب کرد و یا بهتر آنکه اگر میسر باشد از موضوع، استخراج کرد. به عنوان مثال در محدوده فیزیکی تغییرات شکلی آب، میتوان گذار وارونه نیز داشت یعنی از یخ به آب و از آب به یخ رسید. اما در محدوده زیستی حرکت آبشار گونه است و بازگشتی در کار نیست. یا در اقتصاد سیاسی و در حرکت ارزش، هم میتوان کالا را به پول تبدیل کرد و هم پول را به کالا. در هر حال شبکه گذار پدیدارها در هر حوزه ای، شکل خاص خود را دارد و در دانش مربوطه، بررسی میشود ولی در اینجا، دو نوع آن، زنجیره تکاملی و چرخه تکاملی مورد

استفاده قرار میگیرد. که در آن، چرخه، همان زنجیره است با این تفاوت که مارپیچ گونه یا حلزونی، تکرار میشود. روشن است که این تکرار، مفهومی انتزاعی و شکل عام حرکت است نه خود حرکت مشخص آن.

مثالی از چرخه تکاملی فعلیت، چرخه زندگی گیاهان دانه دار است:

[دانه => جوانه => گیاه => شکوفه => غنچه => گل => میوه]

که طی مراحل این چرخه، ذات گیاه کمابیش حفظ میشود (گرچه ذات، میتواند به مرور، در مارپیچ تغییر کند) ولی هر مرحله، که نفی مرحله پیشین است، شکل پدیداری، تازه و متفاوتی پیدا میکند. جالب است که ظاهراً این چرخه، از دانه شروع شده است ولی در اصل گل است که نقش کلیدی و محوری دارد و چرخه بعدی در گل آغاز میشود.

نکته:

گل که مظهری از عشق و احساسات برای انسانهاست، خود، اندام عشق ورزی طبیعی گیاه است که با لطافت، رنگهای دلپذیر، زیبا و معطرش و با جذب حشرات و پرندگان در گرده افشانی، در کلیتی شگفت انگیز، نوعش تداوم و گسترش یافته است. در درخت انواع جانداران، ذات هر نوع، تفاوت دارد و میتوان تکامل ذات را با مراجعه به جهش ها و تکامل کروموزون ها، در دانش زیست شناسی، بررسی کرد.

چرخه گذار ها و دیالکتیک ها:

چرخه دیالکتیکی گذار های مربوط به [پدیدار، ذات]، بنوعی همه دیالکتیک های اساسی دیگر این نوشته را در بردارد زیرا هر مرحله، هم به مفهوم جزئی از کل چرخه و هم به عنوان پدیدار خاصی از ذات است و در عین حال، دارای کیفیتهای متمایز در محدوده کمی معین، نه تنها در هر مرحله، بلکه در جهش های بین مراحل نیز میباشد.

در کاربرد دیالکتیک [پدیدار، ذات]، سه نوع حرکت داریم: از پدیدار به ذات، از ذات به پدیدار و از پدیدار به پدیدار با این فرض که پدیدار ها، ذات را در درون خود نهان دارد، بعبارت دیگر، ذات به معنای فصل مشترک و جزء نسبتاً ثابت همه پدیدار های چرخه است که طی گذار ها، کما بیش، حفظ میشود.

در بعضی موارد ممکن است ذات بصورت لایه به لایه تحلیل شود مثلا ذات نظام های جاندار میتواند ذات نظامهای شیمیایی را در خود داشته باشد.

پدیدارها، معمولا، تعداد معینی، انواع دارند مثل یخ < آب < بخار اما اگر انواع آنها، تعداد معینی نباشد یا تصادفی باشند بجای پدیدار از واژه شکل و بجای ذات، از واژه جوهر استفاده شود. بنابراین، این دیالکتیک، دو نوع دارد [شکل، جوهر]، [پدیدار، ذات] با این حال ممکن است بصورت [شکل، محتوا]، [نمود، ماهیت] نیز بکار رود.

انواع گذارها:

دیالکتیک {ذات، پدیدار}، فعلیت، یک مفهوم عام است ولی گذار پدیدارها، در هر زمینه و حوزه ای ویژگی های خاص خود را دارد. در منطق دیالکتیکی، تاکنون ۱۳ نوع آن شناسایی و تعریف شده اند. اما در این نوشته، به بعضی از آنها اشاره میشود و اصلی ترین آنها مورد بحث کوتاهی قرار میگیرند. مثلا، زنجیره گذارهای پشت سر هم، یکسویه یا آبشارگونه: مثل چرخه های زندگی موجودات زنده. در این گذارها، ذات، حفظ میشود ولی هر پدیداری بصورتی منحصر به فرد، از نفی یا فراروی، پدیداری، دیگر به وجود می آید. در گذارهایی آبشارگونه، آنچه که حفظ میگردد، میتواند پنهان باشد و یا آشکار یا اینکه پدیدار پیشین، تماما در آن حفظ میشود یا تنها جزئی از آن حفظ میشود یا اینکه اساسا بدون حافظه هستند. زنجیره گذارهای پشت سر هم برگشت ناپذیر هستند و در دو سوی گذار، سوی دوم تاثیر متقابلی بر سوی گذشته ندارد.

زنجیره و یا شبکه گذارهای دو سویه: مثل تبدیل آب به یخ و به عکس در حوزه فیزیک.

رویکرد درست آنست که گذارهای دیالکتیکی، به عنوان کمک و راهنما در نفی آشفتگی به کمک تقریب بکار رود و بهیچوجه به عنوان قالبی قطعی و یا ابدی، نگریسته نشود بلکه با تاکید بر ارتباط آن با موضوع خاص مربوطه و برای رهگشائی مورد استفاده قرار گیرد. شکل خاص و نوع پدیدارها و گذارها را باید به دقت و در ارتباط با موضوع و در علم مربوطه بررسی گردد و اگر بعضی وقتها از آنها در لابلای موضوعی دیگر استفاده میشود، صرفا برای فهمیدن است و نه پیروی بی چون و چرا. به هر حال، در گذار پدیدارها، دیالکتیک [حفظ، حذف]، نقش، سهم و چگونگی هر یک از دو سو، ویژگی خاص خود را دارد که به موضوع و شرایط خاص مربوط است.

در بخش رویکردی نظام مند به تکامل هستی، مثالی از زنجیره تکاملی، در قالب نظام های پنجگانه را خواهیم دید.

رابطه [ذات، پدیدار] با روش دیالکتیکی و تعریفی دقیقتر از شناخت دیالکتیکی:

اکنون با توجه به آشنائی مختصری با دیالکتیک [ذات، پدیدار]، به روش دیالکتیکی که کاربرد اصلی آن در شناخت است برگردیم و تعریف تکمیل تری از شناخت ارائه دهیم. شناخت یعنی حرکت گام به گام مفهومی از پدیدارهای مشخص به سمت ذات‌های انتزاعی یعنی رسیدن به عامی مشخص. مشخصه چنین عامی در واقع ساده‌ترین و ماندگارترین فصل مشترک پدیدارها یا انتزاعی از ذات آنهاست. مثل مفاهیم نیروی کار، کارگر، کار مجرد، ارزش و کالا در اقتصاد سیاسی و یا نفی در دیالکتیک (این نوشته). این مرحله اول از شناخت، پژوهش یا تجزیه و تحلیل نامیده شد.

در مرحله دوم شناخت، بصورتی وارونه، از انتزاعی از ذات‌ها به سوی پدیدارهای اساسی و بازسازی مدلی از آنها حرکت میکند.

پس هدف شناخت، فراتر از طبقه‌بندی پدیدارها، شناسائی و رسیدن به مدلی از ذات است و این یک جنبه اساسی از دانش است. پیشتر اشاره شد که ساختار اصلی پژوهش بر اساس انتزاع بنیان گذاشته شده است. این کار بدون مقدمه توجیهی انجام شد. اما حالا میتوان به آن اشاره ای کرد. هنگامیکه یک موضوع یا ابژه خاصی، جهت بررسی در برابر مان قرار میگیرد تماس و رابطه ما با آن ابژه از طریق دریافت ویژگیهای شکلی-پدیداری آن ابژه، برقرار میشود. بنابراین برای داشتن یک مدلی ساده از ذات لازم است ویژگی‌ها و گوناگونی‌های تصادفی و پدیداری و در یک کلام، غیر ذاتی و غیر مشترک را کنار بگذاریم اینجاست که انتزاع و روش تحلیلی بکار میاید. روش تحلیلی یعنی پالایش گام به گام از پدیدارهای مشخصی واقعی به سوی ذات آن و روش ترکیبی یعنی انضمام گام به گام وارونه از ذات به سمت بازسازی پدیدارهای اصلی در مشخصی اندیشیده.

نکته پایان بخش معرفی دیالکتیک [ذات، پدیدار]:

پیچیدگی این دیالکتیک تنها در یکسانی ذات پدیدارهای متفاوت و متضاد نیست بلکه به عکس وجود پدیدارهای یکسانی از ذات‌های متفاوت و متضاد، ابعاد این پیچیدگی را بیشتر میکند. در این رابطه میتوان به جلوه‌های وارونه، دورویی‌ها و یا استتار اشاره کرد. در بخش یادداشت‌های ضمیمه، به پاره‌ای از وارونگی‌ها اشاره شده است.

[ث]- دیالکتیک [کیفیت، کمیت]

در بخش نفی اشاره ای به دوگانه های متضاد بظاهر بی رابطه ای چون [کیفیت، کمیت] شد. در دیالکتیک گذار که در آن، هر مرحله نفی مرحله پیشین است، کلیت مراحل، ماهیت (ذاتی) یکسانی دارند ولی هر مرحله، نمود، شکل، پدیدار و کیفیت خاص خود را دارد که آنرا از مراحل دیگر جدا میکند.

برای [کیفیت، کمیت]، سه گانه دیالکتیکی { [کیفیت، کمیت]، محدوده} را داریم و معنای آن اینست که تضاد کیفیت و کمیت، در محدوده، حل میشود به عبارت دیگر، کیفیت، محدوده کمی معینی دارد و تغییرات کمی هنگامی که به حدود خود میرسند، به تغییرات کیفی می انجامد و برعکس. مثلاً کیفیت کنونی خورشید، در محدوده وزنی معینی برقرار است و بیرون از آن محدوده، خورشید دیگر خورشید نیست.

در بحث مربوط به پدیدار و ذات هر پدیدار میتواند با تغییرات کمی به کیفیتی دیگر، یعنی به پدیدار معین دیگری جهش یابد. مثل آب که در اثر سرمای زیر صفر درجه سانتیگراد، به یخ و یا در گرمای بالای صدم درجه سانتیگراد، به بخار تبدیل میشود.

در تجزیه چرخه مراحل یک کلیت و یا در زنجیره گذار پدیدارها، علاوه بر اینکه مراحل اصلی، کیفیتی متفاوت دارند، رویداد هائی (مراحل انتقالی کوتاهی) وجود دارند که حدفاصل مراحل اصلی هستند. در این حد فاصل ها، تغییرات کمی به تغییرات کیفی می انجامد و جهش از مرحله قبل به بعد صورت میگیرد. مثلاً در ابتدای چرخه [جنین] => [تولد] => بچه => جوان => میانسال => کهن سال => [مرگ]، جنین انسان در طول نزدیک به نه ماه، رشد دارد و در پایان، جهش زایمان و تولد صورت میگیرد. ضرب المثل پر گاهی که کمر شتر را شکست، نشاندهنده اثر دگرگون کننده کیفی ناشی از یک تغییر کمی جزئی است. نمونه مهمی از جهش، انقلاب است.

نقش کمیت در ایجاد کیفیت:

هر کیفیتی را می توان با درجات معینی از کمیت ها اندازه گیری کرد و با جمع کثیری از آحاد کمی کلیت ها، به کلیت پیچیده تر و بزرگتری رسید. عدد نقش فوق العاده ای را در اندازه گیری ایفاء می کند. به اعداد اتمی جدول تناوبی عناصر نگاه کنیم و نقش تعداد متفاوت الکترون ها، پروتون ها و نوترون ها را در پیدایش عناصر (با کیفیت های) گوناگون ببینیم. در شیمی، ترکیب متفاوتی از عناصر ثابت، به مولکول هایی با کیفیت های متفاوت می انجامد. حتی ترکیب کمیت هایی از عناصر یکسان، میتواند

به مولکولهای کاملاً متفاوتی منتهی شود.

امروزه، بسیاری از چیزها کد شده اند و کد در اساس عدد است. رنگها با سه گانه های عددی که هر یک از آنها وزن یا اندازه یک رنگ ساده آبی، زرد و قرمز است، شناسائی می شوند. حروف الفبا، متن، موسیقی، صدا، عکس، ویدئو همه و همه کد شده اند و کد می تواند با سرعت نور حرکت کند و یا در پایگاه داده های ابرگونه، نگهداری و یا نسخه برداری شود. استفاده از رایانه و تبدیل موجودیت ها به رشته یا دنباله ای از کد ها و بر عکس، حتی در حوزه ژنتیک و حیات نیز اندیشیده می شود.

بسیاری از کیفیت ها، در محدوده کمی ویژگیهای معینی تعریف میشود.

چهار دیالکتیک {[عام، خاص]، فرد}، {[کل، جزء]، فرد}، {[ذات، پدیدار]، فعلیت} و {[کیفیت، کمیت]، محدوده}، اساس روش شناسی مورد نظر این نوشته را می سازد ولی از خلال بحث های این نوشته پیداست که روش شناسی عام، به این چهار نوع و یا تنها به سه گانه ها محدود نیست. در مورد پدیدار ها دیدیم که سه گانه کافی نیست و به گذارها و چرخه ها نیز نیاز است.

[ج]- رویکردی نظام مند به تکامل هستی

از جهانی که در آن زندگی می کنیم، آغاز می کنیم و از زمان کنونی به گذشته های دور می رویم و جهان را همچون فرآیندی (پروسه ای) تکاملی در گستره زمان در نظر می گیریم، زمان را در اینجا نه تنها به معنای انتزاعی از حرکت، بلکه به مفهوم کمی بازه های مورد بررسی نیز در نظر می گیریم و سعی می کنیم آنرا به مراحل چند، با کیفیتی اساساً متفاوت، تجزیه کنیم. به این ترتیب، جهان نه تنها یک فرایند، بلکه یک کلیت نیز می باشد و با تجزیه این کلیت تاکنونی در راستای زمان، میتوان به مراحل اساسی رسید که هریک خود، فرایندها و کلیت قابل بررسی مجزایی دارد. با این تفاوت که این مراحل، از زاویه تکامل زمانی، بصورتی آبشارگونه و درختی بدنبال هم آمده اند که در هر مسیر، چرخه ای مرکب از گذارها یا نفی های زنجیرگونه دارند. هر مرحله از این چرخه، متکی بر مرحله پیشین شکل گرفته است، ضمن نفی آن، آنرا در خود نگاهداشته، طی گذاری از آن فراروی کرده است و با کیفیتی خاص و متفاوت و جلوه ای تازه، نمود پیدا کرده است. نوزایشی که آفرینش آن از زنجیره پی شماری از یگانگی (وحدت) های ناشی از سنتز (ترکیب) چندگانگی (کثرت) ها و پی نیاز از یکتای دیگری بوده است.

در این نوشته، به این فرایند ها با استفاده از نظامها و به اختصار اشاره می شود. جاذبه، دافعه (تضاد) و نا آرامی ذاتی ماده، بخصوص میل ترکیبی آن، طی یک فرایند تکاملی، لحظات کیفیتی متفاوتی

بوجود آورده است که ما برای سادگی آنها را بصورتی نظام مند با استفاده از نظامهای اساسی اش نشان میدهیم که هر یک بر پایه نظام پیشین قرار گرفته است و وجود آن نیازمند و متکی بر وجود نظامهای پیشین است.

هر مرحله، فرایند هائی و هر فرایند، نظامهائی دارد که ما بصورتی ساده، به اساسی ترین نظامهای آن می پردازیم و در اصل، هر مرحله را با نظامهای پایه ای آن، تقریب میزنیم تا به درکی ساده، یکپارچه، همه جانبه، فراگیر، مرتب و منظم، از تکامل پدیداری هستی برسیم. این درک بر اساس طبقه بندی روش شناسی عام و خاص قرار دارد به این شکل که هر اوبژه (لحظه، مرحله، فرایند، کلیت و نظام)، میتواند روش شناسی خاص خود را داشته باشد که توسط ماهیت آن اوبژه، تعیین شود و در عین حال روش شناسی های خاص، دارای انتزاع عام هستند. این نوشته بیشتر به روش شناسی عام پرداخته است با این حال در کار بست روش شناسی به حوزه های علم نیز سفرهای گذرای موردی و کوتاهی داشته است که در آن بیشتر دیالکتیک { [کل، جز]، فرد}، بکار رفته است. ضمناً در ادامه و در حوزه اجتماعی، بیشتر از دیالکتیک های { [عام، خاص]، فرد} و یا { [اوبژه، سوژه]، تاریخ اجتماعی} استفاده خواهد شد.

تقدم و تاخر هر مرحله (همراه با فرایند ها و نظامهای آن)، نه تنها ترتیب زمانی-تکاملی دارد بلکه در حالت کنونی اش نیز همچنان وابستگی اتکائی دارد. یعنی وجود هر دسته از نظامها، به وجود نظامهای مرحله پیشین وابسته است و بدون آنها امکان وجود نخواهد داشت.

۱. نظامهای فیزیکی

در گذشته های دور، تنها نظامهای فیزیکی وجود داشته است. این دسته از نظامها، پایه، اساس و پیش نیاز سایر نظامها است.

نظامهای انرژی، ذرات بنیادین و سنتز (ترکیب) آنها نهایتاً تا عناصر اولیه، اساس نظامهای فیزیکی است. فرایند های فیزیکی، پایه و اساس هر فرایند شیمیائی است و در آن حفظ میشوند. بدون وجود فرایند های فیزیکی، هیچ فرایند شیمیائی، وجود نخواهد داشت. قابلیت تبدیل اشکال گوناگون پدیداری انرژی ها به یکدیگر، نشان میدهد که انرژی ها، ذاتی یکسان دارند، و قابلیت تبدیل جرم به انرژی، نیز نشان میدهد که ماده (جرم دار یا بی جرم) صرف نظر از اشکال پدیداری خاص و گوناگون، ذاتی یکسان دارد.

علم فیزیک، بررسی این دسته از نظامها را بر عهده دارد.

۲. نظام‌های شیمیائی

نظام‌های شیمیائی، فراورده تکامل و سنتز نظام‌های فیزیکی است. ترکیب و تجزیه مولکول‌های مرکب، اساس نظام‌های شیمیائی است و شامل فراروی از نظام‌های فیزیکی و فراروی از شیمی کانی به شیمی آلی (حلقوی-زنجیری) است. فرایندهای شیمی آلی، پایه و اساس هر نظام زنده است و در آن حفظ میشوند. بدون وجود فرایندهای شیمیائی به ویژه نوع آلی آن، هیچ حیاتی وجود نخواهد داشت. میل شدید و استثنائی عنصر کربن در ترکیب با خودش و با عناصر بالاتر و پائین تر جدول تناوبی و وجود حلال آب، زمینه اصلی تولید و حرکت مولکول‌های زنجیری و حلقوی لازم برای حیات است. سلیمان تنها عنصر دیگری است که مشابهت‌هایی (ولی ضعیف‌تر) با کربن دارد و اگر حیاتی در منظومه‌های دیگر وجود داشته تنها براساس یکی از این دو است. بهر حال، وجود مولکول‌های زنجیری و حلقوی، پیش نیاز اسیدهای آمینه و حیات است. علم شیمی، بررسی این دسته از نظام‌ها را بر عهده دارد. رفتن از شیمی کانی به آلی در آزمایشگاه، عملی است ولی رفتن از شیمی آلی به حیات هنوز مراحل بسیار آغازین خود را طی می‌کند.

۳. نظام‌های جاندار (زنده)

نظام‌های جاندار، فراورده تکامل و سنتز فرآیندهای شیمیائی آلی است. فراروی از شیمی آلی به تک یاخته‌ای‌های اولیه، خود آغاز کار است.

پس از پیدایش و تولید مثل تک یاخته‌ای‌ها، مراحل بعدی حیات، از سنتز آنها و فراروی به چند یاخته‌ای‌ها و در نهایت بصورت گذارهای زنجیره‌ای و درختی انواع پیچیده گیاهی و جانوری است که در طبقه بندی‌های درخت انواع جانداران، خلاصه شده است. ذات زندگی موجود زنده در کروموزومها که حافظه شگفت‌انگیز باز آفرینی و تکثیر زندگی هستند حفظ میشود. نحوه تشکیل و تبدیل این اطلاعات فشرده به موجود زنده موضوع بررسی زیست‌شناسی است که بررسی این دسته از نظام‌ها را بر عهده دارد.

در تکامل جانوران، از بین رفتن دایناسورها نقشی اساسی در تکامل پستانداران و بنابراین انسان، داشته است.

نظام‌های جاندار، پایه و اساس هر نظام اجتماعی است و در آن حفظ میشوند. بدون وجود نظام‌های جاندار، هیچ نظام اجتماعی، وجود نخواهد داشت.

تکامل انسان

تکامل انسان، با ترک درختان، آزاد شدن دستها و تخصیص دست برای کار کردن و پا برای راه رفتن و دویدن، آغاز میشود. در این زمینه، موقعیت ویژه کف و انگشتان دست، نقشی ویژه داشته است. قابلیت انسان در گرفتن اشیا با کف دست و انگشتان، برای انجام حرکات قوی و گرفتن اشیای ظریف با انگشتان همراه با قابلیت چرخش مچ و بازو، در بین جانداران، بی همتا است. مهمترین انگشت دست، شست است که میتواند در مقابل چهار انگشت دیگر قرار گیرد. شست قادر است تمام بندهای انگشتان دیگر را لمس کند و به این ترتیب دست، اولین ابزار شد. غار نشینی، شکار و تکامل قابلیت‌های فوق به پیشینیان ما این امکان را داد که ابزار سازی کند. تغذیه پروتئینی، تکامل اندامهای حرکتی، حسی، عصبی و اندیشه ای یعنی ظریف شدن حواس، حرکت دستها و افزایش دقت مغز و حنجره و دهان تکامل تفکر و زبان مراحل بعدی را رقم میزند.

۴. نظامهای اجتماعی

نظامهای اجتماعی مربوط به انسان، فراورده تکامل و سنتز انسانها در جوامع است. اگر تاریخ را به عنوان یک کل در نظر بگیریم و آنرا به اجزا تشکیل دهنده اش، تجزیه کنیم و مثلاً برای این تجزیه، اگر از مبنای نوع مالکیت استفاده کنیم آنگاه به مراحل می‌رسیم که در هر یک، ویژگی مالکیت آن مرحله، حاکم است البته از آنجا که نوع مالکیت اساساً، نتیجه نوع وجه تولید است، ریشه ای تر و دقیقتر آنست که از مبنای نوع وجه تولید استفاده شود (کلاً پیش از آنکه مالکیت بوجود آید، روشها و ابزارهای تولید پیشرفت کرده بودند و مختصر ثروتی حاصل شده بود که زمینه ایجاد مالکیت و بردگی زن و بچه ها توسط مرد و تشکیل خانواده شده بود).

مراحل چرخه تکامل اجتماعی بر اساس تجزیه بر مبنای انواع وجوه تولید:

[اشتراکی اولیه = > برده داری = > زمینداری = > سرمایه داری = > سوسیالیستی].

ناگفته نماند که چرخه بالا بیشتر در چند قاره اروپا، افریقا و امریکا بلحاظ تاریخی واقع شده است و در آسیا، مرحله دوم و سوم بصورت دیگری بنام وجه تولید آسیایی (با اشاراتی کوتاه در یادداشت های ضمیمه) بوده است. در هر صورت، مستقل از هر مسیری که زنجیره وجوه تولید در تاریخ، پیموده باشد، سرمایه داری اکنون، جهانی شده است.

در اینجا لازم است به نکته ای در رابطه با تجزیه بر اساس انواع وجه تولید اشاره شود و آن اینست که لازم است این انواع، طی پژوهش، تحلیل و انتزاع بدست آمده باشد تا بتوان آنها را بصورتی که در بالا و پائین آمده است ارائه داد.

نکته بسیار مهم، دو ویژگی منحصر به فرد هر یک از این مراحل تاریخی است که از سوئی، هر مرحله، همه پدیده های تاریخی وقت را، تحت تاثیر و تابع وجه تولید خود، قرار میدهد و از سوی دیگر، هر مرحله تاریخی، ذاتاً موقت است و مانند هر چیزی، عمری دارد. یعنی نظام سرمایه نیز پایانی خواهد

داشت. البته چنین بحثی بدون بررسی ذات نظامهای اجتماعی و تجزیه و تحلیل تضادهای این نظام ها، دقت و قطعیت لازم را نخواهد داشت. در زیر سعی می شود به هر مرحله با نظام اجتماعی مربوطه، به اختصار اشاره شود.

۴.الف. نظام اشتراکی (قبیله ای) اولیه

در این نظام، زندگی قبیله ایست و خانواده، مالکیت خصوصی، طبقات و دولت در آن وجود ندارد بلکه مالکیت قبیله ایست.

۴.ب. نظام برده داری

اولین شکل بردگی، بردگی ساده خانوادگی که با بردگی جنسیتی همراه است میباشد. ولی با تکامل بیشتر وسایل تولید اولیه و ایجاد کمی ثروت، زمینه بروز جامعه طبقاتی فراهم شد. با نفی نظام اشتراکی اولیه (قبیله ای) توسط نظام برده داری، حاکمیت برده داران به دو شکل اولیگارشسی (مثلا در یونان) و یا موناشرشی (مثلا در مصر) در قاره های غیر آسیایی شکل میگیرد.

در یادداشت های ضمیمه انتهای این نوشته، به شورش بردگان اشاراتی خواهد شد.

۴.ج. نظام زمینداری

حاکمیت زمین داران

اختراع خیش شخم زنی و استفاده از آن در نظام زمینداری

۴.د. نظام سرمایه داری

با انباشت اولیه سرمایه تجاری (عمدتا از غارت و چپاول) که با اختراع موتور دیگ بخار و کاربرد آن در کارگاه ها و کشتی ها، همراه است، کم، کم سرمایه داری شکل میگیرد.

نظام سرمایه داری، در حقیقت غلبه و حاکمیت سرمایه یعنی کار مرده بیگانه شده، انباشته شده و در گردش، در دست یک اقلیت سرمایه دار، بر کار زنده اکثریت نیروی کار است.

حاکمیت سرمایه

ریشه، منشا و سرچشمه سرمایه، غارت پنهان و آشکار انسانها، تولید کالایی (از طریق کار مزدی) و

تبدیل نیروی کار به کالا است. به عبارت دیگر، اساس آن، انسان کلایی (تبدیل نیروی کار انسان به کالا) است و قیمت (حقوق) هر کس، مانند قیمت هر کالای دیگر، در بازار تعیین میشود. این نظام، همواره به لشگری از بیکاران نیاز دارد که ارتش ذخیره کار نامیده میشود. بیکاری و به تبع آن، بی خانمانی، جزء لاینفک این نظام است. این نظام از دو نظر به بیکاران نیاز دارد، یکی آنکه هر موقع نیاز داشت بتواند کارگر بیکار را انتخاب و بکار گیرد و دیگری آنکه با ایجاد ترس از بیکاری و پائین نگهداشتن نرخ مزد، بهره‌کشی را افزایش دهد. در این نظام، اتوماسیون اساساً در خدمت سرمایه داران برای کاهش نیاز به نیروی کار و افزایش سود نقشی فزاینده ایفا میکند. در نتیجه این نظام با افزایش بیکاری و بنابراین کاهش قدرت خرید از یکسو و عرضه گسترده کالا های مازاد از سوی دیگر، بسوی بحرانهای دوره ای و یا ساختار شکن در حرکت است.

اختراعات الکترونیکی از جمله کامپیوتر و اینترنت، موجبات عروج و هژمونی انحصارات مالی انفورماتیکی جدیدی چون شرکت آمازون و غیره را فراهم آورد که در بخش های بعدی به آنها بیشتر اشاره خواهد شد.

نظام سرمایه داری مراحل گوناگونی دارد و میتوان به آن بصورت لایه ای نگریست:

مثلاً: [انباشت اولیه < رقابت < انحصار]، [سرمایه بانکی، سرمایه صنعتی]، سرمایه مالی}

یا مقیاس سرمایه: [ملی < چند ملیتی < فرا ملیتی < جهانی]

۴. ه. نظام سوسیالیستی

حاکمیت کار

اساس این نظام، نفی سرمایه داری است. اگر در سرمایه داری، در تضاد [کار، سرمایه]، سرمایه بر کار حاکم است، در سوسیالیسم، کار است که بر سرمایه غلبه پیدا میکند تا به محو سرمایه بیانجامد. برای خشکاندن سرمایه، باید کار مزدی یعنی حاکمیت کالا بر انسان را از بین برد و کالا کردن نیروی کار انسان را محکوم و منسوخ کرد زیرا تا زمانیکه انسان مجبور باشد اراده و اختیار نیروی کار خود را (حتی در پوشش امضای به ظاهر آزادانه قرارداد) به کالا برای فروش، تبدیل کند، از آزادی خبری نخواهد بود. فروش اراده و در بند کردن آزادی، یکی از مهمترین از خودبیگانگی های انسان ناشی از اجبار تعظیم در برابر قدرت سرمایه به منظور فرار از گرسنگی، بی خانمانی و مرگ میباشد.

شعار پنهان سرمایه، سرمایه دار و سرمایه داری اینست:

آزادی انتخاب داری:

یا گرسنه بمان و بمیر یا به قرارداد استثماری ما تن بده و دستمزدی بخور نمیر داشته باش.

موفقیت سوسیالیسم در گروهی حل بنیادین این مسئله است یعنی از بین بردن اجبار انسان برای کالا

کردن نیروی کار خود و این یعنی نفی اجبار در تمامی روابط نظام سرمایه، یعنی نفی نظام و از جمله و در اساس، نفی میلیتاریسم آن.

وجه تولید سوسیالیستی، بین وجه تولید سرمایه داری و وجه تولید اشتراکی، قرار دارد به عبارت دیگر، گذار از نظام طبقاتی سرمایه داری به نظام اشتراکی، به دوره ای نیاز دارد که طی آن، طبقات متخاصم هنوز وجود دارند ولی ارزش و کلیه اشکال آن، کالا، پول و سرمایه و سرمایه دار، از حاکمیت به زیر کشیده شده اند و هیچ سهمی در قدرت ندارند به عوض، کار اجتماعی، حاکم است و این یعنی دیکتاتوری پرولتاریا است با این تفاوت که برنامه این حاکمیت، حذف طبقات سرمایه دار، کارگر و دولت است. مهمترین گام این دولت، برنامه ریزی و اجرای تولید وسایل معاش است که بدون هیچ مبادله ای باید صورت گیرد. به این ترتیب نیاز به مبادله ارزشی نیروی کار، یعنی زمینه اجبار انسان به کالا کردن نیروی کار، از بین میرود.

در سوسیالیسم، کل یا دقیقتر گفته شود تمامیت چرخه زندگی سرمایه، نفی میشود. یعنی نه تنها منشاء ارزش اضافی (خرید نیروی کار) باید نفی شود، بلکه تولید کالا حتی بشکل تعاونی، بمنظور فروش در بازار نیز نفی میگردد.

برخی از ویژگی های پایه ای نظام سوسیالیستی برای بحث:

- لغو کار مزدی، لغو تولید کالایی، لغو پول، لغو سرمایه، لغو بازار، لغو استثمار، لغو اجاره، لغو سود.
- بی نیازی از معامله (رایگانی) مواد غذایی، پوشاک، سرپناه، خدمات، خدمات بهداشتی، حمل و نقل، آموزش و پرورش، هنر، سرگرمی و هرآنچه که نیاز اساسی است
- آزادی و برابری زنان
- دموکراسی شورایی در عرصه های کار، محله، شهر، ...، کشور و جهان
- استفاده همه جانبه از اتوماسیون و کمینه سازی ساعات کار لازم
- حفظ محیط زیست و پایان دادن به سوذجوئی و کالایی کردن طبیعت
- حمایت از حیوانات و با سمت گیری جایگزینی تغذیه گیاهی
- جهانی بودن این نظام و محو تجارت

گفتار مختصر طبقه بندی و گروه بندی نظامهای اجتماعی با طرح چند نکته به پایان خود میرسد.

علوم اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و تاریخ، بررسی نظامهای اجتماعی را بر عهده دارد.

نظامهای بالا بنوعی تجزیه تاریخ به مراحل و نیز طبقه بندی این مراحل خاص هستند.

مراحل بالا بهمان ترتیب که آمده اند دنبال هم و با فراروی از یکدیگر تکامل پیدا کرده اند و بینشان یک مرحله انتقال قرار دارد. غیر از اولین مرحله، در هر مرحله طبقه ای حاکم است. حاکمیت طبقه، همه جانبه است یعنی طبقه حاکم، افکار خود را نیز حاکم می کند هنگامی که طبقه یا طبقاتی قوی می شوند، به موازات قدرت گرفتن سیاسی شان، افکارشان (که در مطالبات آنها بازتاب میابد) نیز قدرت می گیرد. آنگاه زمانی فرا می رسد که طبقه حاکم، توان حکومت کردن را از دست میدهد و این زمانیست که طبقه ای که در حال قدرت گیری است، دیگر نه تنها به افکار و احکام طبقه حاکم تن نمیدهد، بلکه به نفی و محکوم کردن آن میپردازد. در چنین هنگامی، شرایط انقلابی است. شورش بردگان به رهبری اسپارتاکوس، انقلاب کبیر فرانسه، کمون پاریس و انقلاب اکتبر در بز نگاه های تغییر نظامهای اجتماعی، وقایعی تاریخ ساز هستند. در ضمیمه ها به آنها اشاراتی کوتاه خواهیم داشت.

بدون وجود نظامهای اجتماعی، هیچ دانش، تکنولوژی، هنر و فلسفه، ایدئولوژی و اصولاً هیچ نظام سوژه ای، وجود نخواهد داشت.

۵. نظامهای سوژه ای

در مراحل تکاملی نظامهای اجتماعی، نظامهای دیگری بوجود می آیند که جنسیتی اساساً مفهومی دارند. اگر نظامهای دیگر، اوبژه فرض شوند، آنگاه این نظامها، سوژه آنهاست و با آنها یک نظام جهان شمول را تشکیل می دهد. به عبارت دیگر، نظامهای این مرحله، ضمن فراروی از مراحل قبلی، آنها را در برمیگیرد با این تفاوت که این در برگیری، انتزاعی و محدود به دانش روز است.

انقلاب نرم افزاری یا بپای انقلاب الکترونیکی و سخت افزاری، بسیاری از عملکردهای اندیشه را گسترش و عمق داده است. اگر مغز، اندام اندیشه است، رایانه ها را می توان ادامه و مکمل آن تصور کرد که نرم افزار بر بستر آن عمل می کند. گرچه نظامهای نرم افزاری، فرآورده تکامل نظامهای اجتماعی در طول تاریخ و متکی به آخرین آنهاست و در آن قرار دارد ولی از جنس دیگری است و از مراحل پیشین اتوماسیون، متفاوت و متمایز است. استقلال نسبی، سنخیت جداگانه و ارتباط مستقیم با ذهن و سوژه دارد. نظامهای نرم افزاری بعنوان عالی ترین شکل سیستمی موجود ماده، دربرگیرنده دانش اجتماعی، هر آنچه را که در جهان انتزاعی ذهن و سوژه قرارداد در خود جذب می کند، کتابخانه ها، دانشگاه ها و بازار های خرید و فروش را به نوع الکترونیکی تبدیل کرده است و یا خواهد کرد. هوش مصنوعی و فعالیت از راه دور، می رود که در همه چیز اثر بگذارد. این نظامها اکنون نقش

دگرگون کننده و بزرگی در کلیه عرصه های تولید، توزیع، مبادله و مصرف بازی میکنند و غول های انحصاری تازه ای، در جهان سرمایه داری، بوجود آورده است. حرکت رسانه ای برق آسای اطلاعات و کنترل از راه دور، همه چیز را الکترونیکی کرده یا میکند. فروشگاههای الکترونیکی، دانشگاههای الکترونیکی، بیمارستانهای الکترونیکی و غیره ... مشاغل بیشتری را خودکار میکند و نیاز به کارگر ساده را پایین می آورند که در اثر آن بیکاری اوج گیرنده ای در پیش خواهد بود و انبوه کارگران جای خود را به بیکاران میدهد. تا چند سال آینده روبات های انسان نما با توانائی هوشی، دانشی و اطلاعاتی بیش از انسان به دنیا می آیند. آنها به صورتی بی سیم با هم تماس خواهند داشت و قدرت جستجوی مستقیم اینترنتی، آنها را در پاره ای از زمینه ها به دانشمند و متخصص تبدیل میکند گرچه یارای رقابت بانو آوری انسان را ندارند بلکه در حال حاضر، تنها مسایل حل شده را خودکار میکنند. با اینحال هوش مصنوعی، یکی از زمینه های اصلی نوآوری ها را تشکیل میدهد و دیده شده است که رایانه ها در مسابقه شطرنج که یکی از پیچیده ترین بازی هاست، برتری خود را نشان داده اند.

شکل و چهره تازه ای از سرمایه داری در پیش است که یکی از ویژگی های آن، میتواند هژمونی انحصارات مالی-اطلاعاتی-جهانی باشد. ارزهای رمزی جهانی نوین که فارغ از مقررات دولتی کشورها خرید و فروش میشوند و سرمایه گذاری های جهانی دور از چشم دولت ها که برخی از آنها در اوراق پاناما و پارادایز افشا شده اند، گریزگاههای نوینی را در این مرحله از سرمایه داری نشان میدهد. الکترونیک، اینترنت و ارتباطات شبکه ای بسیار گسترده، زمینه ساز شکلهای تازه تری از مناسبات تولید و انحصارات غولاسا، (همچون شرکت آمازون) شده است که یا شرکتهای بسیار کوچک را تحت کنترل و سلطه خود در می آورند و یا با کنترل ترافیک فروش، آنانی را که سود دهی بالا دارند، مجبور به بلعیده شدن میکنند. همه اینها، به معنای مرحله ای خاص از انحصاری تر شدن است و هنگامیکه این تقسیم کار جدید، به پایان خود نزدیک شود، سرمایه، در بن بست سرمایه گذاری های جدید، گرفتار میشود و اگر تاکنون یکی از بحران ها، ناشی از اشباع کالای مازاد در انبارها (مازاد تولید)، در برابر نبود قدرت خرید (ناشی از هرج و مرج بازار) بود، اکنون باید به آن، امکان بحران ناشی از اشباع (مازاد) سرمایه در بازار و نیافتن حوزه مصرف جدید را افزود و این موضوع به این دلیل که سرمایه، عالی ترین شکل (دگردیسی) کالا است نمی تواند چندان دور از انتظار باشد.

نظامهای سوژه ای، شامل علوم، تکنولوژی، روش شناسی، ایدئولوژی، هنر، فلسفه و هرچه که حاصل هوشمندی و یا تخیل بشری است می باشد.



تکامل هستی به اختصار: هر لایه از نظام ها با فراروی از نظام های پیشین، ضمن حفظ آنها در خود، شکل گرفته و به وجود آنها وابسته است.

نکته:

هر لایه از نظام ها، نه تنها ویژگی های مربوط به خود را دارد و نه تنها جزئی از فرایند تکاملی است بلکه ذات نظام های پیشین را آبخارگونه و لایه به لایه در خود دارد.

[چ]- سیر و سفری اجمالی از جوامع امروز به نقطه آغاز قابل تصور و بازگشت از آن

۱. رفت: سیر و سفری لایه به لایه از کل به جز (تجزیه)

حال از جامعه امروزی جهان شروع می کنیم و مرحله ای (در مسیر معکوس تکاملی نظامها) به گذشته بر میگردیم.

از تجزیه کلیت جامعه به اجزا طبقات،

از تجزیه یک طبقه خاص به یک فرد از طبقه،

از تجزیه یک فرد به یاخته های تشکیل دهنده آن،

از تجزیه یک یاخته به مولکولهای تشکیل دهنده آن،

از تجزیه مولکولها به عناصر جدول تناوبی،

از تجزیه عناصر اولیه به الکترون، پروتون و نوترون،

و بالاخره، از الکترون، پروتون و نوترون به سمت رسیدن به ذرات پایه ای تر، حرکت داریم. اینکه ذرات بنیادین چه ویژگی هائی دارند که این همه شگفتی می زاید، در حوزه روش شناسی عام این نوشته نیست و روش شناسی نباید صوری (فورمالیستی)، کلیشه ای و یا تخیلی بکار گرفته شود و ویژگی های موضوع مورد بررسی را نادیده بگیرد. اما، بلحاظ منطقی، با استقراء میتوان حدس زد که نهایتا یک ذره بنیادین با کمیتی نجومی اما کیفیتی ناپایدار وجود داشته است. باز میتوان تصور کرد که این کیفیت فقط در لحظاتی، این گونه می نماید و ناآرامی ذاتی و جوش و خروش این ذره، همراه با میل ترکیبی (سنتزی) شدید آن، فرصت چندانی برای پایداری و همانگونه بودنش باقی نمیگذارد. البته اگر روش شناسی ما بصورت درختی به دنبال تجزیه ای بی پایان، در ماده باشد، آنگاه این روش شناسی، در اینجا به پایان خود (بن بست) میرسد. انتخاب روش، بسته به شرایط موضوع دارد. مثلا ممکن است در یک لایه، تجزیه لازم بیاید و در لایه دیگر تجرید و این به ماهیت موضوع در مقیاس و محدوده خاص آن، بستگی دارد. درست آنست که دیالکتیک بین روش و موضوع، دو سویه دیده شود و بهترین آنست که در مورد هائی که اطمینان کافی وجود ندارد، بتوان روش را از موضوع نیز استخراج کرد.

ناگفته نماند که در این سفر به گذشته، نه تنها از روش تجزیه، بلکه از انتزاعی که پالایش از کمیت در عین حفظ کیفیت در یک فرد، استفاده کردیم. این نوع تجزیه با معکوس حرکت تکاملی نیز همخوانی دارد که پیشتر در مبحث نظامهای پنجگانه مطرح گردید و در آن از نوعی دیگر از تجزیه، یعنی از تجزیه کل فرایند تکاملی به مراحل استفاده شد.

۲. بازگشت: سیر و سفری از جز به کل (ترکیب اجزا)

حال با حرکت وارونه و پشت سرهم از جز به کل، می توان به نقطه آغاز بررسی بازگشت و چرخه سفر مفهومی را پایان برد با این تفاوت که در این سفر برگشت بشکلی درختی و آبشار گونه، تا آنجا که دانش

روز به ما نشان میدهد میتوان پیش رفت و به حال رسید. به عبارت دیگر، هستی براساس ترکیب ذرات بنیادین ساده فیزیکی و با انباشت و سنتزهای مکرر متنوعی، تکامل یافته است و این بدین معناست که حرکت تکامل، اساساً از جز به کل بوده است و کل‌های هر مرحله از سنتز کل‌های مرحله قبل بوجود آمده‌اند. پیشتر اشاره شد که هر یک از نظام‌های یک مرحله، اتکا به نظام‌های مرحله پیشین دارد و ضمن نفی و فراروی، آنها را در بر می‌گیرد و یا در خود حفظ می‌کند. به عنوان مثال، فردی از یک نظام سرمایه داری، ضمن اینکه خصوصیات مشترک طبقاتی خود را دارد، خصوصیات زیستی-انسانی، شیمیائی و فیزیکی را نیز داراست. در ضمن اشاره شود که زندگی اجتماعی مورچگان، در حوزه نظام‌های زنده، قرار دارد و نه در حوزه نظام‌های اجتماعی انسانی.

[ح]- دیالکتیک [شناخت، پراکسیس]

شناخت یعنی آوردن عین (ابژه) به درون ذهن (سوژه) یعنی نفی ابژه در سوژه. پراکسیس یعنی هر نوع کنش هدفمند انسان برای تغییر روش مند و آگاهانه محیط. پراکسیس انسان را نیز دگرگون میکند (شبهه به راننده ای که نه تنها اتومبیل را به پیش میراند بلکه با اتومبیل، خود را نیز به پیش میبرد). خاصیت اساسی پراکسیس، دگرگون کردن اکنون و آینده است در حالیکه خاصیت اساسی شناخت، ساده کردن گذشته تاکنونی، با استفاده از روش دیالکتیکی در یک مدل تقریبی است که در اصل، شناختی دیالکتیکی است. در شناخت، حرکت از ابژه به سوژه است. در پراکسیس اما، حرکت از سوژه به ابژه تازه است. یعنی پراکسیس، وارونه و ضد دیالکتیکی شناخت است. پس میتوان این دو را در جفت دیالکتیکی [شناخت، پراکسیس] خلاصه کرد.

نکته:

در این نوشته بین واژه پراکسیس و پراتیک (عمل) فرق گذاشته شده است و پراکسیس، مفهومی کلی تر و عام تر از پراتیک دارد و شامل هر نوع کنش دگرگون کننده انسان، اعم از اینکه بیشتر، خود انسان را دگرگون کند و نظری باشد و یا بیشتر، محیط را دگرگون کند و عملی باشد یعنی دگرگونی در کلیت [نظری، عملی] مد نظر است.

دگرگونی در سوژه، ناشی از پراکسیس نظری در سوژه است و دگرگونی در ابژه، ناشی از پراکسیس عملی در ابژه است. دگرگونی سوژه ای، جفت دیالکتیکی دگرگونی ابژه ای است. پراکسیس از دو جفت دیالکتیکی [نظری، عملی] و شناخت از دو جفت دیالکتیکی [تحلیل، ترکیب] و یا [تجزیه، ترکیب]،

تشکیل میشود. قدیمی ترین شکل پراکسیس، تولید وسایل معاش.

محیطی که در طول تاریخ با آن سروکار داریم، سنتزی از عین و ذهن یا به عبارت دیگر عینیتی آمیخته با ذهنیت است و دیگر طبیعت دست نخورده آغازین نیست. ذهنیت اجتماعی ما نیز، عینیت ساده شده ای از محیط را در خود دارد و این دو به صورتی ماریپچی هریک دیگری را نتیجه میدهد.

با وجود اینکه اندام اندیشه، نقشی اساسی هم در شناخت و هم در پراکسیس ایفا میکند. هر دو دسته اندامهای حسی و حرکتی، نیز در هر دو بکار گرفته میشود ولی نقش اساسی و هژمونیک در شناخت، با اندام های حسی، و در پراکسیس، با اندامهای حرکتی است. در بین اندامها، میتوان بوضوح، نقش برجسته و هژمونیک چشم، مغز، دست، دهان و گوش را در فرایند شناخت و پراکسیس دید.

تمایز شناخت از پراکسیس، تمایز تفسیر از تغییر است. یکی اساسا، نگاه به گذشته غیر قابل تغییر تاکنونی دارد و دیگری اساسا، نگاه به اکنون و آینده قابل تغییر و آنچه که باید بشود. پراکسیس، نوآوری و ویژگی خاص انسان یعنی وجه تمایز انسان از حیوان است. پراکسیس، کلیت [انسان، محیط] را با هم دگرگون میکند یعنی انسان در اثر پراکسیس، هم محیط خود را تغییر میدهد و هم خود را. اینکه تغییر در کدامیک پیش از دیگری صورت میگیرد اصولا به شرایط بستگی دارد یعنی صورت مسئله اساسا از محیط به ذهن میاید ولی حل آن اساسا در ذهن آغاز میشود. زبان، دانش، تکنولوژی، صنعت، کشاورزی و هرآنچه که انسان پدید آورده است، همه و همه، فراورده های پراکسیس هستند. کار، شکل خاصی از پراکسیس است و میدانیم که هم کار فکری (نظری) وجود دارد و هم کار دستی (عملی). و این تفکیک دیالکتیکی، مانع از آن نیست که گفته شود هر کاری هر دو را دربر دارد. برای پراکسیس نیز همین طور است یعنی فرایند دگرگون کردن، مشمول هر دو سوی کلیت درهم رفته و دیالکتیکی [نظری، عملی] است و این یعنی میتوان پراکسیس را به دو جزء نظری و عملی تجزیه کرد یعنی به دیالکتیک [پراکسیس نظری، پراکسیس عملی] رسید.

پراکسیس، فعالیت هدفمند و تغییر آفرین انسان است چه این دگرگونی در خود انسان (شامل پراکسیس نظری) باشد و چه در محیط (شامل پراکسیس عملی). اینکه در [پراکسیس نظری، پراکسیس عملی]، هدف و هژمونی با کدام یک از دو وجه نظری و عملی است، مرحله مربوطه را تعیین میکند. یعنی فرایند پراکسیس نظری، بدون در نظر آوردن پراکسیس عملی در این فرایند و به عکس، فرایند پراکسیس عملی، بدون در نظر آوردن پراکسیس نظری در این فرایند، میسر نیست.

پس پراکسیس، که فراورده آن، نوآوری واقعی (دگرگونی ابژه ای) است مرکب از دو فرایند نظری (طرح عمل و طرح ابژه تازه) و سپس عملی (پیاده سازی و اجرای طرح) است که اولی از طریق نفی مشخص اندیشیده و ایجاد مشخص اندیشیده تازه و دومی، نفی مشخص اندیشیده تازه و رسیدن به مشخص واقعی جدید شکل میگیرد.

شناخت و پراکسیس به درون هم میروند. شناخت میتواند پراکسیس خاص خود را داشته باشد. پراکسیس نیز میتواند شناخت خاص خود را (مثلاً در شکل بازخورد) داشته باشد. بهر رو در اساس، شناخت مقدمه پراکسیس است. شناخت و پراکسیس در نهایت، یک چرخه کامل از یک ماریچج تکاملی را تشکیل میدهند. صورت دیگری که میتوان به این جفت [شناخت، پراکسیس] نگاه کرد، هدف و هژمونی هر یک از آنها در هر مرحله است. در شناخت، هدف اصلی شناسائی است و در پراکسیس، هدف اصلی دگرگونی است

در دو گانه [ابژه، سوژه]، ظاهراً حرکت، دو مرحله ایست (ابژه به سوژه و سپس سوژه به ابژه)، اما بین این دو، حرکت سوژه آغازین به سوژه تازه در سوژه، پنهان شده است. یکی از اهداف این نوشته، رفع ابهام، طرح، تمایز، برجسته و پررنگ کردن این حرکت و اساسی دانستن آن است. این مرحله، پراکسیس نظری است. بنابراین رویکرد این نوشته به تضاد [ابژه، سوژه]، سه مرحله ای است. سه مرحله یعنی سه نفی، که نفی بینابینی، نفی سوژه ناشی از شناخت، توسط سوژه دگرگون شده (و در عین حال، دگرگون کننده) میباشد. نتیجه این تفکیک یا پالایش (تجزیه سوژه) اینست که، سوژه اولیه، به عنوان ماده خام در پراکسیس نظری نفی میشود و به سوژه دوم (تازه) تبدیل میگردد و سرانجام پراکسیس عملی، سوژه دوم را در ابژه تازه نفی میکند.

هر یک از لحظات و مراحل سه گانه چرخه شناخت، پراکسیس نظری و عملی، روش شناسی خاص و هر روش شناسی خاص، نظام و نرم افزار ذهنی و منطق خاص خود را دارد.

۱. شناخت

فرایند شناسائی یا شناخت، از نفی مفهومی یک کلیت مشخص (ابژه) آغاز میشود و طی مراحل به کمک کاربرد روش دیالکتیکی با رسیدن به یک مشخص اندیشیده (سوژه) که بهترین تقریب اندیشیدنی ساده از مشخص آغازین هست، پایان میگیرد. شناخت نه تنها مشخص آغازین را نفی تجریدی میکند، بلکه گام اول چرخه ایست که مشخص آغازین را در جهت رسیدن به مشخص تازه، نفی واقعی میکند بنابراین شناخت، هدفمند و جانبدار است، حتی اگر این قصد، ضمنی باشد و به صراحت بیان نشده

باشد.

شناخت را میتوان نوعی پراکسیس دانست که نوآوری آن در پاسخ به چگونگی رسیدن به بهترین مدل اندیشیدنی واقعیت موجود، بمنظور تغییر و تحول است با اینحال در این نوشته از پراکسیس اساسا برای مراحل پس از شناخت استفاده شده است مگر آنکه مراحل ادغام شده و سریع طی شوند که تفکیک آنها غیرممکن باشد که در آن صورت از حوصله این نوشته بیرون است. شناسائی، حاصل فعالیت اندیشه و عمل است، فعالیت که با استفاده از روش دیالکتیکی، دریافت های حسی-تجربی، مفهومی و پژوهشی، مشخص آغازین را طبقه بندی و پالایش کرده و در ساختاری منطقی سازمان میدهد، غیر مربوط ها، غیر ذاتی ها و غیرمهم ها را کنار می گذارد و با خلاصه سازی به مدلی از کلیت مشخص آغازین می رسد. نمود (بیان، ارایه و نمایش) این مدل، می تواند بصورتی مدون یا عینی (و یا حتی شبیه سازی رایانه ای) باشد تا آنجا که اصل تقریب (نزدیکی به مشخص آغازین) در آن حفظ شود. بنابراین مشخص اندیشیده، مشخصی مجرد است که با انتزاعاتی متعین و مشخص بازسازی شده است و بطور خلاصه، بازتابی ساده و اندیشیده از مشخص آغازین است. شناخت را میتوان بصورتی دیگر نیز نگریست اگر آنچه که از مشخص آغازین در مییابیم، نمود یا پدیداری از آن باشد، آنگاه هدف شناخت رسیدن به مدلی از ذات مشخص آغازین است. به این ترتیب، شناخت، حرکتی از نمود (ها) به ذات و ویژگیهای ذاتی است. اساس شناخت دیالکتیکی، ساده کردن مرحله ای، حفظ عوامل اساسی تر و نفی (غریب کردن) عوامل غیر اساسی و آنگاه حل مسائل اساسی تر و ریشه ای تر (که چکیده و خلاصه شده اند) است و سپس اضافه کردن عوامل کنار گذاشته شده و اعمال اثر آنها بر مدل اساسی مرحله قبل است.

شناخت دیالکتیکی از دو مرحله تحلیل (پژوهش یا کاوشگری) و ترکیب (ارائه یا بازنمائی) تشکیل میشود. تحلیل و ترکیب متضاد یکدیگرند و شناخت، ناشی از حرکت ذهن در این تضاد است یعنی در اینجا سه گانه {تحلیل، ترکیب}، شناخت را داریم. در مرحله تحلیل، حرکت از پیچیده آشفته به ساده ساختیافته مجرد است. سپس در مرحله ترکیب، حرکت از ساده شروع میشود و مدل ساده، کم، کم پیچیده میشود و اینکار با ترکیب تعیین های با ارزش به آن (و انجام بحث های مربوط به آن سطح از مدل) بصورت انضمام مرحله ای به سمت پیچیده تر شدن نسبی مدل پیش میرود. مسلما مدل نهائی بسیاری از پیچیدگی های بی ارزش مشخص آغازین را نخواهد داشت و بنابراین مدلی ساده و ساختیافته خواهد بود که مشخص اندیشیده نامیده میشود.

اگر در علم فیزیک و مبحث نور، بازتاب، توسط دوربین، میکروسکوپ و یا تلسکوپ (ترکیبی از عدسی های مقعر و محدب) صورت میگیرد و نتیجه اساسا حسی-تجربی است، در اینجا اما بازتاب حاصله

از شناخت، از خلال عدسی های تجزیه، تحلیل و ترکیب بدست میاید و فراتر از حسی-تجربی بودن، کاملاً روشمند و متفکرانه یعنی اندیشیده است. میدانیم که مشخص آغازین، توده ای آشفته و اساسا حسی-تجربی (یا بهتر بگوئیم محسوس و ملموس) است و دریافت ها و برداشت های مستقیم حواس ما از جزئیات پدیداری آن میتواند گمراه کننده باشد مانند پندار هائی چون گردش خورشید بدور زمین، شکسته بنظر رسیدن قاشق داخل لیوان آب، سراب، گرگ و میش و یا غار افلاطون. گذشته از آن، باید هوشیاری و آگاهی کافی برای استفاده از عدسی های مان را داشته باشیم و گرنه از گاه، کوه و از کوه، گاه خواهیم ساخت.

در شناخت هم تجرید وهم تجزیه بکار میرود یعنی چرخه ای داریم که نه تنها از تجرید زاده شده بلکه بر تجزیه به اجزا (مراحل) استوار است و گذشته از آن هر یک از این اجزا نیز شکلی خاص دارد. اما این بدین معنی نیست که شناخت باید صرفا به استفاده از دو دیالکتیک [مشخص، مجرد] و [کل، جزء]، منحصر باشد به عنوان مثال، در همین نوشته از دیالکتیک های [کیفیت، کمیت] و [ذات، پدیدار] نیز استفاده شده است.

فراز تحلیل مشخص از شرایط مشخص، اشاره به فرآیند شناخت دارد که از شرایط مشخص شروع میشود و با تحلیل و ترکیب به مشخصی اندیشیده که داده اولیه پراکسیس نظری است میرسد.

نکته:

در بعضی از نوشته ها از واژه انضمامی به جای مشخص (مانند کلیت انضمامی) استفاده شده است که نارسا است زیرا مشخص به معنای محسوس، ملموس یا دارای مشخصه (ویژگی، تعین) میباشد که برای فرد یا مشخص واقعی نیز بکار میرود و نه صرفا برای نوع اندیشیده آن، که مشخصی مجرد است و در روش ترکیبی با انضمام تعین ها، بدست می آید.

۲. پراکسیس نظری

این فرایند که عالی ترین فعالیت ذهن است و بر اساس اندیشه فعال استوار است، از مشخص اندیشیده برآمده از شناخت، آغاز میکند و با نفی و دگرگون کردن آگاهانه و هوشمندانه آن به طرحی تازه، که موردنیاز و امکان پذیر باشد، می رسد. در این فرایند، ذهن با اعمال نظر، فرآورده حاصله از شناخت را بر اساس اراده، خواست، اهداف و نیازهای طبقاتی-اجتماعی، به مدلی نو و عالی تر ارتقاء

می دهد. این طرح تازه، دیگر بهترین تقریب برای مشخص آغازین نیست بلکه ضمن حفظ نزدیکی با آن (در حد قابلیت استفاده مجدد اجزای آن)، باید در درجه اول، بهترین تقریب برای پاسخگویی به نیازهای اجتماعی مرحله ای و اهداف بلند مدت باشد.

طراحی خلاقانه راه حل برای فراروی از مشخص آغازین و رسیدن به مشخص تکامل یافته بعدی، ویژگی اصلی این فرآیند است، فرآیندی که نوآوری ها و ابداعات جوامع در آن آغاز شده است.

اهداف و نیازهای اجتماعی، نقشی تعیین کننده، در نتایج این فرآیند دارند و طبقات گوناگون میتوانند به نتایج متضادی برسند مثلاً طبقه حاکم میتواند تصویری وارونه از واقعیت موجود بیافریند و آفریده و پرورده خود را، آفریدگار و پروردگار بنامد و با رواج این افکار، حاکمیت خود را توجیه کند.

این فرایند، بسته به حوزه ای که مشخص آغازین در آن قرار دارد، روش های خاص خود را دارد. ولی روش ترکیبی اجزاء، یعنی سنتز {اجزا << کل} یا فراروی از اجزا به کل، عام ترین روش قابل استفاده در این فرایند است. مثلاً میتوان از مجموعه ای از کل های مشخص اندیشیده شروع کرد و هر کدام را به عنوان جزئی در نظر گرفت و لی آنها را در ترکیب تازه ای قرار داد و به یک چیز جدید رسید یا با طراحی اجزائی جدید، و ترکیب با اجزائی دیگر به نوآوری مشخصی جدید دست زد. از آنجا که حرکت ذهن و قوه تخیل، محدودیتی ندارد، میتواند ترکیبات بیشماری از اجزای اندیشیده موجود ایجاد کند. بنابراین، نیروی ترکیبی فوق العاده وسیعتر و قوی تری از طبیعت، بدست میدهد که حدی بر آن متصور نیست.

ازجمله هدف های پراکسیس نظری، پاسخ به پرسشهایی است چون، تئوری انقلابی کدام است، نیروهای انقلابی کدامند، چه باید کرد، چه طرحی برای اجرا یا چگونه؟ چه برنامه ای، چه تاکتیکی و با چه استراتژی؟

نتایج پراکسیس نظری، میتواند بشکل نوشتار، گفتار، نقاشی، نقشه، الگو، مدل، ماکت، و نظایر آنها باشد.

۳. پراکسیس عملی

فرایند تحقق، پیاده سازی و اجرای طرح تازه (نتیجه پراکسیس نظری) و بنابراین رسیدن به نقطه پایان یک چرخه تکاملی که خود، نقطه آغاز چرخه بعدی در مارپیچ تکاملی است، پراکسیس عملی نام دارد که از فراورده پراکسیس نظری آغاز میشود و به فراروی در مشخص تازه پایان می پذیرد.

در این فرایند، اراده، خواست و اهداف اجتماعی به صورتی عملی اعمال می‌گردد. این فرایند نیز روش شناسی خاص خود را دارد که وابسته به ماهیت حوزه یا میدان مربوط به مشخص تازه است. این روش‌ها، اساساً روش‌های پیاده‌سازی هستند.

نکته ۱: بین شناخت و پراکسیس، تضاد وجود دارد. این تضاد با وحدت این دو در ماریچج تکاملی که در برگیرنده وحدت سوژه و اوبژه است، حل می‌شود.

نکته ۲: پراکسیس، خود و در درون خود تضاد دارد. بین پراکسیس نظری و پراکسیس عملی وحدت تکاملی وجود دارد که با میانجی‌گری شناخت آغاز می‌شود و در ادامه بصورت باز خوردی، چرخه خاص خود را دارد که معطوف به رابطه (تضاد) طراحی و پیاده‌سازی آنست.

حرکت درختی از عام به خاص و از خاص به فرد را در حرکت پراکسیس نظری به پراکسیس عملی نیز میتوان دید. طی این حرکت (پراکسیس) ما از ذهن به عین می‌رویم و هر آنچه را که در پراکسیس نظری بصورت طرح یا مدل در نظر می‌گیریم در پراکسیس عملی محقق می‌کنیم. بعبارت دیگر، مشخص اندیشیده تازه، نقش عام و مشخص واقعی تازه، نقش فرد تحقق یافته را ایفا میکند.

{مشخص آغازین، شناخت}، مشخص اندیشیده

{مشخص اندیشیده، پراکسیس نظری}، مشخص اندیشیده تازه

{مشخص اندیشیده تازه، پراکسیس عملی}، مشخص واقعی تازه

{[تئوری سوسیالیسم، جنبش کارگری]، انقلاب سوسیالیستی}

در بخش‌های پایانی مبحث مسئله جمعیت مشخص، خواهیم دید که در پراکسیس عملی تولید به مصرف نیز، دیالکتیک {عام، خاص}، فرد کاربرد دارد.

۴. خلاصه شناخت و پراکسیس:

بنابراین دور کامل یا چرخه تکاملی شناخت و پراکسیس، عبارت است از تبدیل و دگرگونی سه فرایند زیر:

۱. از اوبژه به سوژه در سوژه (عینیت به ذهنیت)، تبدیل مشخص آغازین به مشخص اندیشیده،
۲. از سوژه به سوژه در سوژه (ذهنیت به ذهنیت)، تبدیل مشخص اندیشیده به طرح تازه مورد نیاز،
۳. از سوژه به اوبژه در اوبژه (ذهنیت به عینیت)، فراروی از مشخص آغازین به مشخص تازه.

که بصورتی خلاصه عبارت است از: [اوبژه آغازین - سوژه آغازین - سوژه تازه - اوبژه تازه] این فرآیندها و گذارها که متمایز هستند میتوانند در مقیاسی بزرگ یا کوچک، کوتاه مدت یا بلند مدت، به شکل مراحل پشت سرهم و یا فرآیندی ادغام شده و نسبتاً همزمان انجام گیرد. ابزار سازی و کار نمونه ای از این چرخه است.

در زیر، مراحل چرخه تکاملی، به کمک مدل {داده ها - [فرآیند] - فرآورده} نشان داده شده است:
 {مشخص آغازین واقعی - [شناخت] - مشخص اندیشیده آغازین}

{مشخص اندیشیده آغازین - [پراکسیس نظری] - مشخص اندیشیده تازه (دگرگون شده)}

{مشخص اندیشیده تازه - [پراکسیس عملی] - مشخص واقعی تازه}

یکجا:

{مشخص واقعی آغازین - [شناخت] - مشخص اندیشیده آغازین - [پراکسیس نظری] - مشخص اندیشیده تازه - [پراکسیس عملی] - مشخص واقعی تازه}

بنابراین در کل چرخه [شناخت = پراکسیس نظری = پراکسیس عملی]، چهار مشخص داریم:
 ۱. مشخص واقعی آغازین: داده های شناخت

۲. مشخص اندیشیده آغازین: فرآورده شناخت (و نیز داده های پراکسیس نظری)

۳. مشخص اندیشیده تازه: فرآورده پراکسیس نظری (و نیز داده های پراکسیس عملی)

۴. مشخص واقعی تازه: فرآورده پراکسیس عملی

در اینجا مشخص یعنی کلیتی دارای مشخصه، خاصه، ویژگی و یا تعیین. مشخص، دو نوع اصلی واقعی (مادی) و اندیشیدنی دارد. مشخص اندیشیدنی، همان مشخص مجرد یا خاص است. در روش شناسی شناخت، مشخص آغازین (واقعی با داده های بسیار و آشفته)، در برابر روش دیالکتیکی است. در حالیکه مشخص اندیشیده را میتوان مثلاً در برابر روشهای تجزیه و سنتز قرار داد و از آنجا که این مشخص از آشفتگی، پالایش (انتزاع) شده است به روش دیالکتیکی، کمتر نیاز دارد. میدانیم که کار روی مدل و تبدیل آن به مدلی نو و دلخواه ساده تر است یا حتی میتوان گفت که بجای تغییر و تبدیل در واقعیت، درست آنست که ابتدا تغییر و تبدیل روی مدل انجام گیرد و در نتیجه بسیاری از مجهول

های اجرا از پیش معلوم میشود (ضرب المثل پارچه را بارها اندازه بگیر و یکبار ببر، بیانی موجز به تقدم تفکر کافی پیش از اجرا دارد).

در هر سه مرحله (فرآیند) شناخت، پراکسیس نظری و پراکسیس عملی، از ترکیب و سنتز، استفاده میشود:

۱. در شناخت پس از تجزیه و تحلیل مشخص آغازین، ترکیب را داریم که فرآورده آن، مشخص اندیشیده است:

{مشخص آغازین، روش دیالکتیکی}، مشخص اندیشیده

مانند {نظام سرمایه داری، روش دیالکتیکی}، کاپیتال.

۲. پراکسیس نظری نیز خود اساساً یک ترکیب است زیرا هر راه حلی (مشخص اندیشیده تازه)، سنتزی از مشخص اندیشیده و خواست ها و اهداف طبقاتی است:

{مشخص اندیشیده، خواست ها و اهداف}، مشخص اندیشیده تازه.

۳. سرانجام، پراکسیس عملی نیز اساساً سنتز است، سنتزی از مشخص اندیشیده تازه و مشخص آغازین که فرآورده آن، مشخص تازه است:

{مشخص اندیشیده تازه، مشخص آغازین}، مشخص تازه.

دیالکتیک مشخص ها را میتوان در [مشخص واقعی، مشخص اندیشیده]، خلاصه کرد که شناخت حرکت از مشخص واقعی آغازین به مشخص اندیشیده و حرکت پراکسیس عملی از مشخص اندیشیده تازه به مشخص واقعی تازه است و در این میان، دو حرکت موازی از اندیشیده به اندیشیده تازه در جهان سوژه و از واقعی آغازین به واقعی تازه در ابژه، قرار دارد و این به معناست که در یک چرخه، مشخص ها دارای چهار حرکت هستند.

برای پراکسیس عملی، اگر مشخص آغازین، نظام سرمایه داری باشد و از این نظام، جنبش خودجوش طبقه کارگر که از تضاد طبقاتی نشات میگیرد، وارد ترکیب شود و مشخص اندیشیده تازه، تئوری انقلابی باشد، آنگاه سه گانه دیالکتیکی زیر را به اختصار داریم که انقلاب پیروزمند در آن، سنتزی از تئوری انقلابی و جنبش انقلابی است:

{تئوری انقلابی، جنبش انقلابی}، انقلاب پیروزمند

نکته:

پیشتر به نقش هژمونیک سنتز در دیالکتیک [تجزیه، سنتز]، در حوزه تکامل هستی، اشاره شده بود. در بالا هم دیدیم که در همه مراحل یا فرآیندهای [شناخت، پراکسیس]، از ترکیب و سنتز، استفاده میشود. وحدت اضداد نیز خود نوعی سنتز است و سه گانه ها، از سنتز دوگانه ها بوجود می آیند. به هرچه نگاه کنیم نقشی از سنتز در آن میابیم. نه تنها اختراعات و تولید (شامل تولید مثل جانداران از طریق سنتز نو و ماده)، نوعی سنتز است بلکه آمیزش شعر و موسیقی در آواز یا حتی یک موسیقی سمفونی را نیز میتوان نوعی سنتز دانست. البته سنتز یا ترکیب، در انتزاعی ترین شکلش، حرکت از چند به یک (از کثرت به وحدت)، مربوط به دیالکتیک [چند، یک] است.

خلاصه آنکه دوگانه دیالکتیکی [شناخت، پراکسیس]، خود سنتزی از دو دوگانه دیالکتیکی است:

[[تحلیل، ترکیب]، [پراکسیس نظری، پراکسیس عملی]].

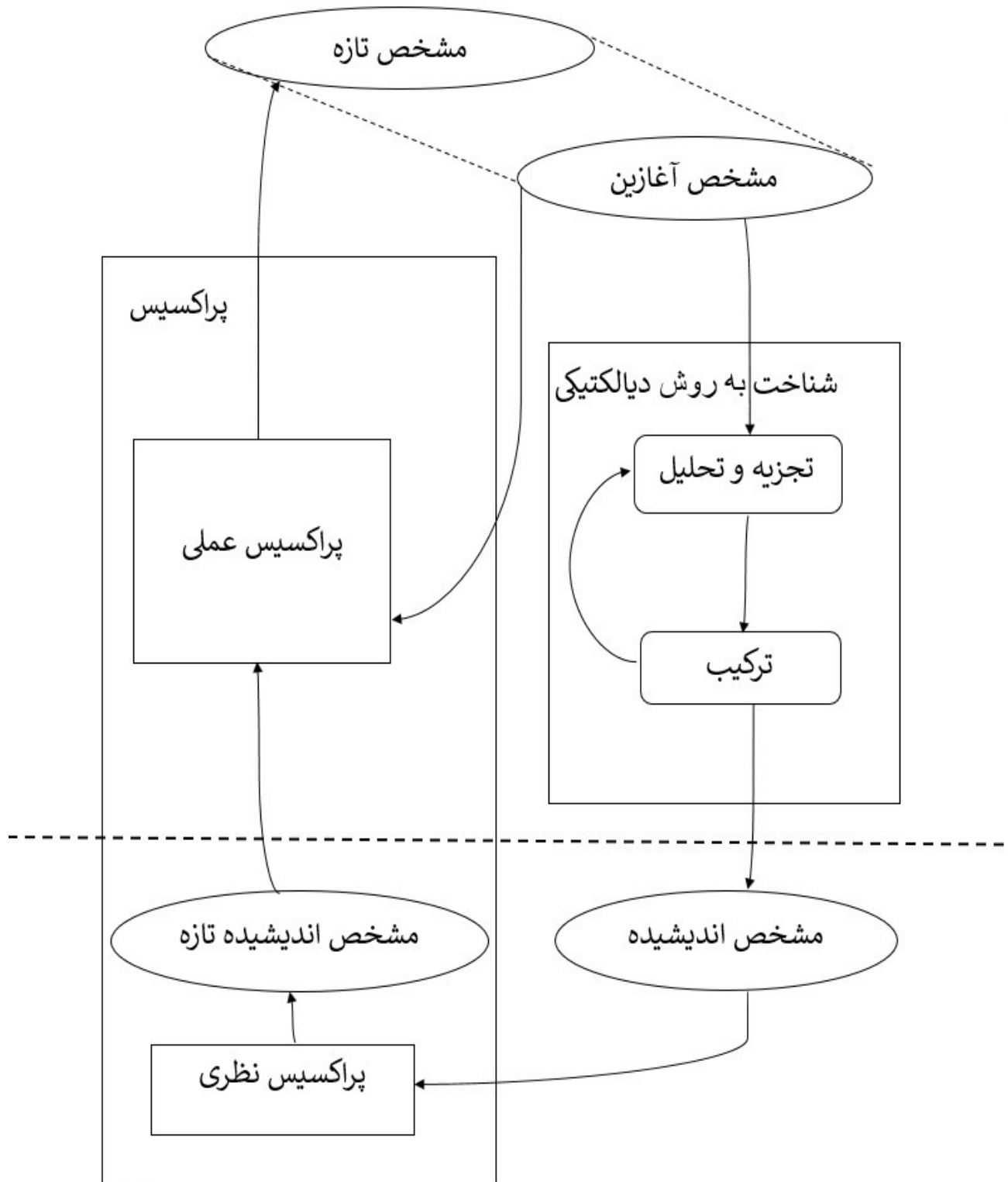
نکاتی درباره دیگرام بعدی:

سمت راست دیگرام، مربوط به شناخت (از ابژه به سوژه) و سمت چپ مربوط به پراکسیس (از سوژه به ابژه) است.

در بالای دیگرام، فراروی مربوط به مشخص واقعی (ابژه) از آغازین به تازه و در پایین آن، فراروی مربوط به مشخص اندیشیده (سوژه) از آغازین به تازه، آمده است.

مشخص ها، یا داده های ورودی به فرایند هستند و یا فرآورده آن. فرایند اصلی پراکسیس، به دو فرایند پراکسیس نظری و عملی، تجزیه شده است.

ذات مشخص اندیشیده، در بهتری حالت، معادل انتزاعی ذات مشخص آغازین است که ذاتی موجود یا پیشین است و ذات مشخص اندیشیده تازه، در بهترین حالت، قرار است معادل انتزاعی ذات مشخص واقعی تازه باشد یا بشود. به این ترتیب فراروی ذات موجود به ذات تازه، در پراکسیس نظری صورت میگیرد. حال اگر مقصود، فراروی از ذات سرمایه داری به ذات سوسیالیستی باشد، میتوان از تعریف نفی دیالکتیکی چرخه زندگی سرمایه، به عنوان مهمترین نقطه آغاز پژوهش، طراحی ذات نظام سوسیالیستی شروع کرد و این یکی از مهمترین هدف های آینده این نوشته است.



چرخه دیالکتیکی شناخت و پراکسیس

۵. مسئله جمعیت مشخص

مسئله جمعیت در حوزه شناخت اجتماعی قرار دارد و از روش دیالکتیکی برای حل آن استفاده میشود. پیشتر اشاره شد که روش دیالکتیکی در اساس حرکت گام به گام از مشخص به مجرد (از پدیدار به انتزاعی از ذات) و سپس حرکت معکوس آن (از انتزاعی از ذات به پدیدار) است. این روش سنتزی از دو روش پشت سرهم تحلیلی (پژوهشی) و ترکیبی (ارائه یا بازنمایی) است.

در بررسی سیاسی-اقتصادی یک کشور معین، از جمعیت به عنوان مشخص آغازین، شروع می‌کنیم البته دیدن جمعیت به عنوان جمع وسیعی از افراد چیزی را حل نمیکند بلکه به طبقه بندی های آن و روابط بین آنها و رابطه آنها با طبیعت توجه میکنیم. یعنی مشخص آغازین در اینجا صرفاً منبع، مرجع و نقطه شروعی است که اطلاعات و داده های دست اول را میتوان از آن بدست آورد. کلیت، موجود و یا ماده خامی است که برای بررسی و پژوهش، در برابر ماست. بنابراین میتواند کاملاً مبهم و آشفته باشد ولی هدف این است که توسط فرایند شناخت، به فرآورده ای ساده و قابل فهم تبدیل شود. بنابراین لازم است آنرا پالایش کنیم و بسیاری از ویژگی ها یا تعیینات بی اهمیت و غیر ذاتی آنرا کنار بگذاریم تا به مفاهیم مجرد تری برسیم. با این حال، باید در جایی، کار را متوقف کرد زیرا هر چه بیشتر پیش رویم، این مجرد ها، کلی، عام، توخالی و بی محتوا میشوند و چیزی را حل نمیکند و در اصل در این نقطه، شناسائی ما، همچنان ابهام آمیز باقی مانده است و این مجرد ها که عام های مشخص (مانند نفی در این نوشته) نام دارند، انتزاعی ترین سطح دربرگیرنده ذات مجرد است، از سوئی، نقطه پایان روش تحلیلی و از سوی دیگر، نقطه آغاز روش ترکیبی هستند. مثلاً در تحلیل اقتصادی-سیاسی جمعیت مشخص فوق، با توجه به اینکه طبقه بندی یکی از مهمترین روشهای تحلیلی است، میتوان اینگونه حرکت کرد

-طبقه بندی سطوح و اشکال درآمد --> طبقات اجتماعی

-طبقه بندی کالاها --> کالای مجرد

-طبقه بندی گردش کالا: [تولید < توزیع -> مبادله -> مصرف]

-طبقه بندی کارها --> تقسیم کار --> کار مجرد

و نهایتاً به مجرد های زیر رسید:

[سرمایه ---> پول ---> کالا ---> ارزش ---> کار مجرد بیگانه شده]

و یا مثلا:

[بهره] <--- رانت <--- سود <--- ارزش اضافی <--- قیمت <--- ارزش مبادله ای <--- کالا <--- کار مجرد
از آنجا که در ارائه فراورده یک پژوهش (مانند پژوهش مربوط به این نوشته)، نتایج طبقه بندی شده
و ارزشمند پژوهش، با ترتیبی معکوس در لابلای ارائه جای می گیرد، مسائل مربوط به پژوهش در ارائه
مطرح نمیشوند. بنابراین نقش پژوهش و تحلیل، حرکت اساسا از پیچیده به ساده و رسیدن به مفاهیم
مجرد ساده است که نقطه شروع کاربرد روش ترکیبی است یعنی در روش ترکیبی، حرکت، از ساده به
پیچیده است و نتیجه نهائی این روش، رسیدن به مشخص اندیشیده است که بهترین تقریب از
مشخص آغازین، اما بصورتی انتزاعی است. بنابراین گرچه از نظر فرآیندی، پژوهش و تحلیل، به
عنوان فرایند و گام نخست روش دیالکتیکی، ضروری است ولی از نظر ارائه، میتواند نیازی به طرح
جداگانه نداشته باشد و به همین دلیل است که روش ترکیبی، بعضا به اشتباه، به معنای روش
دیالکتیکی تصور می شود.

در روش ترکیبی، مثلا میتوان، حرکت ارزش را، از کار به کالا و از کالای در گردش به پول و از پول به
سرمایه، که حرکتی گام به گام از مجرد به مشخص است بررسی کرد که در آن سرمایه، شکل خاصی از
پول و پول، شکل خاصی از کالا و کالا، جلوه ای از ارزش و ارزش، حاوی کار مجرد بیگانه شده است:

[کار مجرد بیگانه شده <--- ارزش <--- کالا <--- پول <--- سرمایه]

یا اینکه:

[کالا <--- ارزش مبادله ای <--- قیمت <--- ارزش اضافی <--- سود <--- رانت <--- بهره]

{مشخص آغازین << [تحلیل] << ... مجرد... << [ترکیب گام به گام ویژگی ها] << مشخص اندیشیده}

اما چگونه میتوان از مدل جمعیت مشخص، برای بررسی اقتصاد سیاسی جهانی استفاده کرد؟

صورت این مسئله بسیار بزرگ است، بنابراین، ابتدا بهتر است از دیالکتیک {کل، جزء}، فرد { برای
کوچک سازی آن استفاده شود. به این ترتیب که جهان به لحاظ اقتصاد سیاسی، از مجموعه بزرگی
از کشورها و روابط بین المللی تشکیل شده است. در اینجا از تجارت بین المللی و شبکه مالی و بازرگانی
جهانی صرف نظر میکنیم و فقط یک کشور مشخص، مثلا امریکا را در نظر میگیریم و بعد از آنکه به
مدلی از سرمایه داری در این کشور رسیدیم آنگاه میتوان از همین مدل برای تقریب سایر کشورها

استفاده کرد و سپس ویژگی های این کشورها را به آن افزود و آنگاه روابط بین المللی را به آن اضافه کرد تا به مدلی برای تقریب شرایط سیاسی-اقتصادی جهان رسید. در اینجا جهان به عنوان کل و یک کشور به عنوان جزء در نظر گرفته شده است و ما ابتدا از تجزیه (کل به جزء) و سپس از ترکیب اجزا استفاده میکنیم که کاربرد روش دیالکتیکی [تجزیه، ترکیب] است.

نوع دیگر حرکت دیالکتیکی را میتوان در حرکت از قابلیت (بالقوه)، به سمت تحقق (بالفعل) یعنی دیالکتیک [قابلیت، تحقق] دید مثلاً تولید، نه تنها از نفی و مصرف (نیروی کار، مواد و ماشین آلات که خود ناشی از نیروی کار است)، حاصل میشود بلکه ضد خود یعنی ایده عام منظور نهفته مصرف نهائی را به صورت بالقوه، در خود دارد و کالا پس از توزیع و مبادله، که نقشی میانجی دارند، بصورت فردی و مشخصی مصرف میشود. یعنی آن ایده عام مصرف اولیه، تحقق میابد در این میان، توزیع و مبادله، نقش مجرد خاص مصرف را بازی میکند یعنی زنجیره توزیع به منظور مبادله و مبادله به منظور مصرف، منظور هائی خاص از ایده عام مصرف هستند و میتوان بصورت خلاصه گفت که تولید، عام است، توزیع و مبادله، خاص است و مصرف، فرد است.

{[عام بودن تولید، خاص بودن توزیع و مبادله]، فرد بودن مصرف}

گفته اند که تولید، همان مصرف است و به عکس. با اینحال، واژه همان، انتزاعی است و با افزودن این تعین که چه چیزی تولید میشود و چه چیزی مصرف، از آن رفع ابهام میشود. بنابراین این همانی تولید و مصرف در اینجا، میان تهی و بی معنا است. اگر هم، منظور، تولید و مصرف یک کالا، همراه با مبادلات میانجی، مد نظر باشد آنگاه اینها همگی در کلیت چرخه زندگی کالا میتوانند قرار گیرند. بهر حال چون این مدل از وجه تولید، انتزاع شده است، برای بررسی نظام های خاصی چون سرمایه داری، نیازمند انضمام ویژگی های دیگر دارد.

البته جامع تر آنست که مصرف بعنوان مشخص تعیین کننده نیاز، مبدا و مقصد چرخه کامل دیالکتیکی [شناخت، پراکسیس]، از شناخت نیاز مصرف و رسیدن به پراکسیس نظری طراحی کالا و از پراکسیس عملی تولید تا مصرف، بصورتی همه جانبه در نظر گرفته شود با این حال این پراکسیس عملی است که کل چرخه عام بودن تولید، خاص بودن توزیع و مبادله و سرانجام فرد بودن مصرف را در بر میگیرد و این شامل گردش کالا و سرمایه های گوناگون میباشد.

بصورت کلی، فراورده پراکسیس نظری یعنی مشخص اندیشیده تازه را میتوان بعنوان همتای بالقوه مشخص واقعی تازه نگریست و با حرکتی دیالکتیکی از آن به مشخص واقعی تازه (تحقق یافته) رسید:

{[عام بودن مشخص اندیشیده تازه، خاص بودن روشهای پیاده سازی پراکسیس عملی]}، فرد بودن مشخص واقعی تازه} و یا

{[عام بودن سوسیالیسم، خاص بودن انقلاب سوسیالیستی]}، فرد بودن نظام سوسیالیستی}

در تولید، محصولی که تولید میشود دارای ارزش مصرفی است. ارزش مصرفی حاصله، نتیجه نفی ارزش مصرفی نیروی کار، ماشین آلات و مواد است. نیروی کار، خود را در تولید برای دیگری، مصرف می کند و برای اینکه در نوبت بعدی توان تولید داشته باشد، باید با خرید و مصرف وسایل معاش (که خود بلحاظ طبقاتی آنرا تولید کرده است)، خود را بازسازی (تولید) کند.

کالا، از سوئی محصول و دارای ارزش مصرفی است و از سوی دیگر، ارزش است یعنی به منظور عرضه در بازار، تولید شده است. میانجیگری ارزش و ارزش مبادله ای، همه چیز را دگرگون میکند و تصاحب ارزش اضافی، توسط سرمایه و سرمایه دار، نظامی ضد انسانی بوجود می آورد.

فراروی و ایجاد ارزش اضافی با نفی ارزش های مصرفی و کالا های وارده، ارزش مصرفی تازه ای می آفریند که در اصل ارزش های پیشین را بشکلی جدید و به ارزش مصرفی جدیدی تبدیل میکند که در آن ارزشها حفظ میشود و تنها یکی از ارزش ها، ارزشی اضافه بر ارزش مصرفی اش تولید میکند و آن کالای نیروی کار است که ارزش مصرفی اش (دستمزدش) معادل ارزش معاش او است و سرمایه دار با تصاحب آن ارزش اضافی و تحقق آن در سود آنرا به کار خود نسبت میدهد.

۶. شرایط مادی زندگی و آگاهی: کدامیک دیگری را تعیین میکند؟

در چرخه شناخت و پراکسیس دیدیم که مشخص اندیشیده، بازتاب دیالکتیکی مشخص آغازین است و این بدین معنی است که مشخص آغازین، تعیین کننده مشخص اندیشیده است. حال اگر بجای مشخص آغازین، شرایط مادی و بجای مشخص اندیشیده، آگاهی و بجای بازتاب دیالکتیکی، شناسائی معمولی را قرار دهیم، میتوانیم نتیجه بگیریم که شرایط مادی آغازین، تعیین کننده تفسیر و آگاهی آغازین ماست. سپس آگاهی اجتماعی، دنبال راه حل میگردد و به آگاهی تازه ای میرسد آنگاه این آگاهی تازه است که شرایط مادی بعدی را میتواند تعیین کند. تعیین دوم، تعیین مولد و زاینده است، در حالیکه تعیین اول، تعیین شناسائی، تفسیر گر و یا تبیین گر است. بنا براین بصورتی چرخه ای، هر یک از دو جفت، دیگری را نتیجه میدهد با این تفاوت که تعیین اول، تعیینی پیش نیاز است و تقدم تاریخی

دارد یعنی یک پا در گذشته دارد و تعیین دوم، به آینده، شکل میدهد البته در محدوده پیچیده ضرورت و امکان شرایط مادی.

گذشته، گرچه تغییر دادنی نیست ولی تفسیر شدنی (شناختنی) هست. آگاهی اجتماعی، اساسا بازتابی از گذشته تاکنونی بعلاوه طرح و دور نمایی از آینده است.

به این ترتیب، کاپیتال، بازتاب دیالکتیکی نظام سرمایه است (تعیین ۱). انقلاب سوسیالیستی، تحقق تئوری انقلابی بر آمده از پراکسیس نظری است (تعیین ۲).

بنابراین، نه بین دو سوی تضاد سرگردان خواهیم بود و نه در دام وارونگی تقدم ایده و آگاهی. به عبارتی خلاصه، شرایط مادی، مقدمه آگاهی است ولی آگاهی، هم خود را شکل میدهد و هم شرایط مادی بعدی را. پس در شرایطی، شرایط مادی، تعیین کننده است و در شرایطی، آگاهی، شرایط مادی بعدی را تعیین میکند گرچه هر دو توسط سوی دیگر محدود میشود. یکسویه نگری علی و سرگردانی بین دوسو، قطعاً نگرشی دیالکتیکی و پراکسیسی نیست.

نکته:

اگر در روش دیالکتیکی، در رسیدن به مدلی از ابژه آغازین، سعی در حفظ ذات (به شکلی ساده شده و صرف نظر از گوناگونی های شکلی، تصادفی و غیر مهم)، بوده است و نیز در رسیدن به ابژه تازه از ابژه اندیشیده، سعی در حفظ ذات بوده است لیکن این دو ذات، یکی نیستند و در رسیدن به مشخص تازه از مشخص اندیشیده، اساس، نفی، تغییر و فراروی از ذات آغازین است. بنابراین در این چرخه و انقلابات پیش رونده، کیفیت ذات، دگرگون میشود.

۷. نمونه ای از کاستی شناسی شناخت و پراکسیس جهش های انقلابی تاریخ معاصر

پیشتر در بحث مربوط به جدول تناوبی، به مشخص شدن محل های خالی عناصری که بعداً کشف شدند اشاره شد و از قابلیت پیش بینی محدود روش شناسی سخن رفت. در اینجا اما این قابلیت را در پرتو چرخه [شناخت << پراکسیس نظری >> پراکسیس عملی] در نظام های اجتماعی اخیر، از طریق قیاس دیالکتیکی کوتاهی از سه واقعه مهم انقلاب کبیر فرانسه، کمون پاریس و انقلاب اکتبر و سوژه های مربوطه آنها دنبال میشود. با در نظر گرفتن تضاد [پراکسیس نظری، پراکسیس عملی] در مورد این وقایع مهم تاریخی به بصورت [روشنگری، انقلاب کبیر فرانسه] و [سوسیالیسم، انقلاب اکتبر] سعی میشود تا گوشه های مهمی از کاستی را جا نمائی کرده و به پرسش بگذاریم. زیرا طرح نظریه

یک انقلاب، نتیجه پراکسیس نظری و تحقق آن، نتیجه پراکسیس عملی است.

اکنون چهار مشخص مربوط به شناخت و پراکسیس را در مورد نظام های اخیر خلاصه کنیم:

۱. مشخص واقعی آغازین: نظام سرمایه

۲. مشخص اندیشیده آغازین: کتاب کاپیتال

۳. مشخص اندیشیده تازه: تئوری اقتصاد سوسیالیستی

۴. مشخص واقعی تازه: نظام سوسیالیستی

که طی سه نفی، چرخه اقتصادی زیر را میسازد:

[نظام سرمایه داری] => [کتاب کاپیتال] => [تئوری اقتصاد سوسیالیستی] => [نظام سوسیالیستی]

جنبش های خود جوش متعددی، در سردرگمی، خاموش شده اند چرا که این جنبش ها، تنها به این آگاهی و شناخت رسیده اند که نظام وقت را نمیخواهند یعنی آگاهی در یک جنبش خود جوش، اساسا آگاهی از نخواستن و نفی نظام حاکم است در حالیکه در حوزه آگاهی، مسئله مهمتر بر سر آگاهی از نظامی است که باید بجای آن بیاید. در دیالکتیک [نفی، اثبات]، این اثبات است که جنبه تعیین کننده را دارد. در این دیالکتیک، نفی یکی، اثبات دیگری است اعم از اینکه این اثبات، آگاهانه باشد که در اینصورت، هدف از نفی، اثبات دیگری بوده است و یا نا آگاهانه باشد که در آن صورت، اثبات در چیز دیگری حاصل میشود که میتواند بدتر باشد. بنابراین پراکسیس نظری باید روی این آگاهی، پیشاپیش کار کرده باشد و با بردن این آگاهی به درون جنبش، گام های اولیه پراکسیس عملی را به انجام رساند. البته تابحال، آگاهی ما از نظام جدید، تغییر کیفی از همان آگاهی کلی گذشته نداشته است با این تفاوت که تا اندازه ای انحراف زدایی شده است. اما نکته مهمتر اینست که ما تاکنون، عمده وقت خود را به تفسیر، شناخت، فهمیدن و درک سرمایه و مبارزه با سرمایه داری معطوف داشته ایم و با وجود میراث و گنجینه های گرانقدر «کاپیتال» و «امپریالیسم یا بالاترین مرحله سرمایه داری»، قادر به فراروی و کار کردن روی پراکسیس نظری اقتصاد سوسیالیستی نبوده ایم، تازه این منابع، که بهترین شناخت، تصور و یا مدلی است، که سرمایه و نظام اقتصادی آن را تقریب میزند، در حوزه شناخت و تفسیر قرار دارد در حالیکه مسئله بر سر تغییر این نظام و پراکسیس اقتصاد سوسیالیستی است.

با وجود اینکه کتاب کاپیتال، نفی نظام سرمایه را خیلی کلی و جنینی در بر دارد ولی اساسا شرح اوبژه و تکامل نظامی است که ما نمیخواهیم، یعنی نمیخواهیم آنرا نفی کنیم. پارادوکس قضیه در این است که

ما آنچه که نمیخواهیم را، با تقریب خوبی میشناسیم یا میتوانیم بشناسیم (گرچه ضروری است تا شناخت مان را از لحظه کنونی آن دقیق تر و کاملتر کنیم)، ولی آنچه که میخواهیم را، خیلی کم میشناسیم، یعنی تعریف ما از پراکسیس نظری سوسیالیسم، تعریفی کلی و با کمترین تعیین و بنابراین کمتر مشخص است و این بیش از صد سال پس از تجربه انقلاب اکتبر است و نمیتوان به امید تجربه های آینده در انتظار نشست و گفت این مسائل در عمل، حل خواهد شد. زیرا عمل در جهت تحقق نظریه است و شرایط عمل فقط به شرایط مشخص محیط وابسته نیست بلکه دیالکتیکی و دو سویه است و تحت تاثیر شرایط نظری نیز قرار دارد. تخریب یک ساختمان هنگامی ارزشمند است که طرحی برای ساختمان بهتر بعدی نیز در دست باشد در غیر اینصورت ممکن است یک گام نیز به پس برویم. تازه بحث مهم اینست که در بین آلترناتیو ها، کدام طرح و به چه دلیل بهتر است یا اگر هم مثلا در بار آوری بهتر نیست به عقب ماندگی، نمی انجامد.

بطور تاریخی، آیا از پراکسیس انقلاب اکتبر، بررسی و نقدی در پرتو روش شناسی دیالکتیکی [شناخت، پراکسیس] داشته ایم، یعنی اگر ما این انقلاب را بعنوان اوبژه در نظر بگیریم، سوژه و شناخت آن را بخصوص در باره شکست آن، بصورت جمع بندی دیالکتیکی، نظام مند و فورموله شده قطعی، در دست داریم؟

انقلابیون اکتبر، پراکسیس خود را، با تکیه بر شناخت و جمع بندی کمون هفتاد و دو روزه انقلابیون پاریس، آغاز کردند و آنرا عمق بخشیدند و طولانی تر کردند. اگر کمون پاریس از پیش، تئوری انقلابی مشخصی نداشت، انقلاب اکتبر اما سنتزی از تئوری انقلاب سوسیالیستی (درسهای از شکست کمون پاریس: تشکل کیفی حزبی و شوراهای مسلح کارگری)، با جنبش خود جوش بود. آیا ما با درسهای انقلاب اکتبر و شکست آن، بخصوص از طریق کاربست دیالکتیک شناخت و پراکسیس، برای در آمیختگی با جنبش های در راه و فراروی بعدی آماده هستیم؟ پراکسیس نظری ما تا بحال بیشتر به چه باید کرد های کلی پرداخته است و چگونگی ها هنوز در پرده ابهام، باقی است یعنی آیا روش شناسی ما که در زمینه شناخت سرمایه داری، غنی عمل کرده است، در زمینه پراکسیس نیز همان قدر غنی عمل کرده است؟ باید پذیرفت که هنگام انقلاب، فرصت چندانی برای مطالعه و راه حل یابی های مسائل عدیده ای که هرروز ما را احاطه خواهند کرد، نخواهیم داشت مگر آنکه طرح های از پیش تعریف شده ای برای پیاده سازی در دست داشته باشیم.

براستی آیا شناختی عمیق از امروز سرمایه داریم؟ بدون شناخت و پراکسیس نظری امروزین، چگونه میتوان امیدی به پیروزی داشت؟ این موضوع هنگامی اهمیت خود را جدی تر نشان میدهد که در

مقایسه با پراکسیس عملی انقلاب کبیر فرانسه و دیگر انقلابات سرمایه داری، پراکسیس نظری عصر روشنگری، بسیار غنی و حتی غنی تر از شناخت نظامهای قرون وسطی بوده است.

در نتیجه، پرسش‌هایی اساسی به شکل عام و خاص مطرح است. ویژگی‌های عام سوسیالیسم چیست؟ فراروی از نظام سرمایه به سوسیالیسم چه ویژگی‌های عامی دارد؟ مرحله کنونی سرمایه داری چه ویژگی‌هایی دارد و فراروی از آن، به لحاظ جهانی و به لحاظ منطقه‌ای و کشوری، چه نیاز‌هایی دارد؟

[د]- دیالکتیک وجه تولید یا ذات نظامها

در تاریخ تکامل اجتماعی، دو تضاد دیالکتیکی، نقشی اساسی داشته‌اند: تضاد جامعه با بیرون [جامعه، محیط مادی] یعنی تولید اجتماعی و تضاد جامعه در درون [طبقات مولد، طبقات استثمارگر] یعنی روابط اجتماعی تولید. پس اگر بخواهیم ذاتی برای نظامها جستجو کنیم باید بنوعی این دو را در بر داشته باشد. در اینجا منظور از محیط، طبیعت دست خورده و نخورده است. منظور از تولید اجتماعی، تولید وسایل مادی از جمله وسایل معیشت است و شامل تولید مثل انسانی و روابط مربوط به آن نیست.

ذات نظامها:

جوهر و ذات نظامها را در وجه تولید میتوان دید، یعنی بین اشکال گوناگون نظامها، آنچه که آنها را بطور ریشه‌ای، از هم جدا میکند، وجه تولید است و مفاهیم دیگر، همه تحت تاثیر این مفهوم پایه ایست، یعنی جلوه‌های پدیداری یا نمودهای گوناگون، تنها در رابطه دیالکتیکی با آن ذات یا ماهیت قرار دارند با این تفاوت که ذات، پابرجا تر و با ثبات تر از پدیدار است. به این ترتیب، تقسیم کار، طبقات متخاصم و حاکمیت، براساس و حول وجه تولید، شکل میگیرند. تنها هنگامی که نظامی به نظام دیگر دگرذیسی میکند - در اثر انقلاب - ذات آن، فراروی میکند و دگرگون میشود. روشن است که اگر تغییرات یک نظام، شکلی باشد، ذات آن، میتواند همان ذات پیشین یا با تغییراتی جزئی باشد.

وجه تولید: [نیروهای مولده، مناسبات تولید]

وجه تولید، وحدت تضاد دیالکتیکی [نیروهای مولده، مناسبات تولید] است. این تضاد، ریشه‌ای ترین تضاد تاریخ جوامع است و بقیه تضادها از جمله تضاد طبقات، نسبت به آن، پدیداری هستند. مناسبات تولید یا روابط تولید یعنی روابط انسان با انسان اعم از روابط سیاسی، مالکیت و غیره. اساس نظامها و تحولات انقلابی آنها یعنی انتقال آنان به یکدیگر بر این تضاد استوار است: {نیروهای مولده، مناسبات تولید}، انقلاب اجتماعی.

نیروهای مولده: [نیروی کار انسانی، وسایل مادی تولید]

جز اول وجه تولید، یعنی نیروهای مولده، خود به دو دسته نیروی کار انسانی و وسایل مادی تولید، تفکیک میشود. در فرایند تولید، نیروهای مولده، سنتز و به فراورده تبدیل میشود. بنابراین، طبقه تولید کننده، با نیروی کار خود در یک سوی تضاد قرار گرفته است و طبقه بهره کش، در آن سوی تضاد و در مناسبات تولید، بر آن حاکم است و نقش تعیین کننده ای در شکل دادن به نیروی کار، و چگونگی فرایند تولید و توزیع فراورده و غیره دارد. جدا کردن طبقات از وجه تولید و اساسی پنداشتن آنها، تقلیل شناخت دیالکتیکی است.

وسایل تولید: عبارت است از ابزار، ماشین آلات، ساختمان، تکنولوژی

نیروهای مولده، به مرور، بتدریج و یا بصورتی جهش گونه تغییر مییابند و این تغییرات با مناسبات تولید در تضاد قرار دارند و این تضاد تشدید میشود و این امر، زمینه تحولات و یا انقلابات بعدی را فراهم میکند در هنگامه گذار ماهوی، مناسبات تولید دچار تغییرات، میگردد. مثلاً انتقال از نظام اشتراکی به برده داری، نیروی کار برده، جز اصلی نیروهای مولده را تشکیل میدهد که تغییری اساسی در وجه تولید است.

نکته:

در فارسی، واژه دیگری که بجای وجه تولید، بکار میرود، شیوه تولید است ولی این واژه، بیشتر به راه، رسم، طریقه، روش و ابزار (یا وسیله) ای نرم نزدیک است و معنای محدود تری نسبت به معنای وجه تولید که وحدتی از [نیروهای مولده، مناسبات تولید] است دارد که در آن نیروهای مولده وحدتی از [نیروی کار، وسایل تولید] است.

وجه تولید سرمایه داری:

در این وجه تولید، ورودی های فرایند تولید، کالا هستند یعنی نیروی کار، مواد و تجهیزات از بازار، خریداری شده اند و فراورده های آن، کالا هستند یعنی برای فروش در بازار، معمولاً در سطحی کلان، تولید شده اند.

نفی وجه تولید سرمایه داری:

تا هنگامی که ذات نظام سرمایه حفظ شود، سرمایه داری در شکلهای گوناگون خود زندگی خواهد کرد. لازمه نفی سرمایه داری، نفی ذات آن یعنی نفی وجه تولید سرمایه داری است و چون یکی از ویژگی های اصلی این وجه تولید، چرخه ارزش افزایی یعنی چرخه زندگی سرمایه است، باید به این چرخه در تمامیت آن پایان داد یعنی کلیت آن را باید نفی کرد و این شامل نفی کار مزدی و نیز نفی تولید بمنظور

فروش است. به این ترتیب رسیدن به تعریف دقیقی از این نفی، ضرورت مبرم این دوران است که خود بزرگترین معما یا معادله دوران اخیر است و شکست انقلابات را باید از سویی در عدم روشن بودن نسبی این تعاریف دانست. طبعاً این تعاریف خود نیازمند تعاریف نسبتاً روشنی از روش شناسی دیالکتیکی، و کاربرد درست آنست.

[ذ]- دیالکتیک ارزش و چرخه ارزش و سرمایه

در تعاریف زیر، ارزشهای مصرفی، مواد کمی و مصرفی و ماشین آلات انتزاع شده اند زیرا همه اینها اجزای ثابتی در کل چرخه تولید و فروش هستند.

۱. سرمایه، پولی خاص است. یک تعین آن، در گردش به سمت تولید کالائی بودن آن است.

۲. پول، کالائی خاص است. یک تعین آن، در میانجی گری عام مبادله است.

۳. کالا، اولین شکل پدیداری ارزش است و یک تعین آن که پنهان است، ارزش مبادله ای و تعین دیگر آن داشتن ارزش مصرفی است.

۴. ارزش که در پدیدار هائی چون کالا، پول و سرمایه، نمود میکند دارای جوهری پنهان است.

۵. ارزش: وحدت تضاد (دو سویه گی) پنهان کار مجرد بیگانه شده و ارزش مبادله ای است.

۶. شکلی از ارزش، که خود را در برابر ارزش های دیگر، نشان میدهد، ارزش مبادله ای است.

۷. جوهر ارزش، کار مجرد بیگانه شده است.

۸. کالا، ارزش است.

۹. پول، ارزش است.

۱۰. سرمایه، ارزش است.

۱۱. نیروی کار، ارزش است. زیرا هم ارزش مبادله ای دارد یعنی قابل خرید و فروش در بازار است و هم، منشا کار و کالا است. کلیه پدیدارهای ارزش، جوهری از کار مرده بیگانه شده دارند به جز نیروی کار که در جوهرش، قابلیت کار زنده، نهفته است.

۱۲. چند تحقق در نظریه ارزش: تحقق جوهر ارزش، تحقق مقدار جوهر ارزش، تحقق ارزش اضافی و یا تحقق ارزش مبادله ای.

۱۳. تولید و تحقق ارزش اضافی:

اگر سرمایه دار در ازاء هشت ساعت کار، معادل سه ساعت کار، خرج معاش یعنی بازسازی نیروی کار (مزد) بدهد آنگاه پنج ساعت ارزش اضافی، در شکل کالا، از زندگی کارگر را تصرف کرده است. ولی این هنوز آغاز کار است و در نهایت در آخر چرخه زندگی سرمایه، این پنج ساعت باید به تولید بازگردد. یعنی این ارزش اضافی، در افزایش سرمایه تحقق می یابد.

دیالکتیک [ذات، پدیدار] و چرخه ارزش افزای زندگی سرمایه:

در بحث ارزش، دیالکتیک [ذات، پدیدار]، اهمیت اساسی و در مقایسه با دیالکتیک های دیگر، نقشی، تعیین کننده و هژمونیک دارد.

در چرخه زندگی سرمایه (پروانه)، ابتدا ارزش اضافی (تخم پروانه)، در نهانخانه تولید سرمایه، منعقد میشود و سپس به شکل کالا (کرم-لارو)، در میاید و آنگاه در (پيله های طلائی یا نقره ای و غیره بصورت شفیره ای) پول، دگردیسی میکند و سرانجام در شکل سرمایه (پروانه)، زندگی اش را آغاز میکند. نکته مهم در اینجا اینست که طی تمامی این گذارها، (کروموزومها ی) ذات ارزش، خود را حفظ کرده است. البته این مقایسه، برای فهمیدن است و نه تبعیت، زیرا چرخه دگردیسی های سرمایه در حوزه نقد اقتصاد سیاسی قرار دارد در حالیکه چرخه دگردیسی های پروانه در حوزه زیست شناسی و دیالکتیک طبیعت قرار دارد و از نظر روش شناسی، قابلیت جابجایی ندارند. در اینجا، چرخه زندگی سرمایه، در شکل دیالکتیکی [ذات: گذار پدیدارها] و متشکل از پدیدارهای چهارگانه، نمود میکند که متناظر با چرخه زندگی پروانه مینماید مثلاً انجماد ظاهری شفیره و پيله های طلائی یا نقره ای آن با پول، طلا و یا نقره. که در زندگی به سمت تولید کالایی، به سرمایه، (پروانه آزاد تخم گذار) دگردیسی میکند.

چرخه زندگی پروانه: [کروموزومها ی پروانه: تخم << کرم << شفیره << پروانه].
چرخه زندگی سرمایه: [کار مجرد بیگانه شده: کار تولید کننده ارزش اضافی << کالا << پول << سرمایه].

دو سویه گی، دوگانگی ارزش، یا تضاد درونی آن یعنی تضاد [کار، سرمایه]، در تمامی چهار شکل پدیداری آن وجود دارد. گذار این شکل های پدیداری، به تفکیک و بصورتی چکیده در زیر آمده است.

چهار گذار چرخه زندگی سرمایه:

۱. دگردیسی نیروی کار مزدی به کالا (تولید جوهرارزش و ارزش اضافی در نهانخانه تولید)

۲. دگردیسی کالا به پول (انتقال جوهرارزش و ارزش اضافی)

۳. دگردیسی پول به سرمایه (انباشت جوهر ارزش و ارزش اضافی)
 ۴. دگردیسی سرمایه به ضد دیالکتیکی نیروی کار مزدی (خرید نیروی کار)

که قابل مقایسه با چهار گذار چرخه زندگی پروانه است:

۱. دگردیسی تخم پروانه به کرم
۲. دگردیسی کرم به شفیره
۳. دگردیسی شفیره به پروانه
۴. جفت گیری و دگردیسی پروانه به تخم

و گذشته از آن، قابلیت مقایسه ای انجماد پولی، با حالت شفیره ای یا پيله ای و حرکت آزاد سرمایه در جفت گیری با نیروی کار، این مقایسه را در تفهیم موضوع تولید و گردش ارزش، پرمعنی میکند. در این جا حتی ذاتی ترین و چکیده ترین مفهوم آزادی در نظام سرمایه را میتوان دید. نیروی کار مجبور است از بین نمایندگان آنان، یکی را برای فروش خدماتش و عده ای را برای حکومت کردن بر او، انتخاب کند. و این درحالی است که سرمایه داری، جلوه وارونه ای از آن ارائه میدهد و حکومتش را خدمت گذار و سرمایه دارش را کار آفرین میخواند. در حالیکه در این سرگردنه، سرمایه، صرفاً برای افزایش خود، محتاج نیروی کار است و در مقابل، نیروی کار برای نان شبش به انتخابی کاملاً نابرابر تن میدهد. جفت گیری پروانه ها، آزادانه و عاشقانه است و بقای آنان را تحقق می بخشد. اما سرمایه نه تنها آزاد منشی پروانه را ندارد بلکه جفت گیری اش، زانو صفتانه است و تخم گذاری اش فاخته وار.

چرخه زندگی سرمایه، چرخه دگردیسی های پدیداری ارزش هستند. جوهر ارزش، انتزاعی است بیگانه شده از کار انسانی در مرحله ۱ بالا است که در همه پدیدار های کار، کالا، پول و سرمایه، تولید و منتقل میشود.

پاره ای از دیالکتیک های نظریه ارزش:

- [مشخص، مجرد]،
- [خاص، عام]،
- [جز، کل]،
- [کیفیت، کمیت]،
- [ذات، پدیدار]،
- [جوهر، نمود] ([محتوا، شکل])،
- [قابلیت، تحقق].

پاره ای از تحقق ها در نظریه ارزش:
ارزش مصرفی: ارزش مصرفی در مصرف، تحقق می یابد،
ارزش مبادله ای: ارزش مبادله ای در قیمت (پول)، تحقق می یابد،
قیمت: قیمت در مبادله (فروش)، تحقق می یابد،
ارزش اضافی: ارزش اضافی در سود، تحقق می یابد.

اما سرمایه داری، چه چیزی را در نهانخانه تولید خود پنهان کرده است؟
در نظام بردگی، برده به عنوان کسی که هیچ حقی ندارد شناخته شده است زیرا زندگیش در دست برده دار است و تمامی محصول او در مالکیت برده دار است. به این ترتیب سهم معیشت او از تولید، پنهان است. در نظام زمینداری، غیر از غارت ها، سهم های رعیت، ارباب و حکومت، کاملاً آشکار است. در نظام سرمایه داری، سهم معیشت کارگر که بصورت مزد پرداخت میشود روشن است اما سهم مربوط به ارزش اضافی، کاملاً پنهان است. یعنی کارگری قراردادی (بظاهر آزادانه ولی در اجباری پنهان)، با دریافت دستمزد، تمام حقوق خود را بر محصول با امضای خود به سرمایه دار واگذار کرده است.

چرا نفی تمامیت چرخه زندگی سرمایه ضروری است؟

برای نفی دیالکتیکی سرمایه داری در سوسیالیسم، باید ذات نظام سرمایه یعنی وجه تولید آن را نفی کرد. وجه تولید وحدتی از [نیروهای مولده، مناسبات تولید] است. در ارزش، بیگانگی و تصاحب ارزش اضافی از طریق حاکمیت و غلبه مناسبات تولید بر نیروهای مولده صورت میگیرد. نیروهای مولده، ترکیب یا وحدتی است از [نیروی کار انسانی، وسایل مادی تولید]. در فراروی و دگردیسی انقلابی نظام ها، وسایل تولید کمابیش حفظ میشود. اما آنچه که قابلیت ارزش افزایی دارد، نیروی کار است و این نیروی کار است که مصرفش طی چرخه ای، در نهایت به تولید سرمایه می انجامد. بنابراین ویژگی اصلی این ذات، یعنی کل چرخه ارزش افزای زندگی سرمایه باید نفی شود.

چرا باید تمامی چرخه، نفی شود؟ زیرا گرچه سرچشمه ارزش، در خرید نیروی کار با سرمایه، قرار دارد ولی ارزش اضافی که در فرایند تولید تشکیل میشود در کالا قرار میگیرد یعنی هر کدام از این مراحل نقشی خاص و چون حلقه ای در زنجیره کل چرخه ایفا میکند و مثلاً اگر فقط فرایند تولید را بخواهیم نفی کنیم (و بقیه مراحل را نفی نکنیم) مانند شکل تعاونی تولید یا حتی شکل فرانچایزی که یک خانواده میگردانند و یا خود گردانی های دیگر، هنوز ذات نظام سرمایه داری است. گرچه اجزا یا شکل هائی از سوسیالیسم را با خود دارد یعنی تا هنگامیکه حتی یک مرحله از چرخه زندگی سرمایه باقی بماند، امکان بازسازی پنهان و آشکار مراحل دیگر حتی بازگشت آن هیولا همچنان وجود دارد زیرا جوهر ارزش و آن دو سویه گی و دوگانگی، یعنی تضاد [کار، سرمایه]، ویژگی ذاتی یکایک این مراحل است. هدف نهائی نفی نظری ذات سرمایه داری، رسیدن به تعریفی از ذات نظری سوسیالیستی است که معمای بسیار

مهم بررسی های آتی است.

[ک]- دیالکتیک مرکزیت دموکراتیک

رابطه بین سوژه پراکسیس نظری انقلابی رهبری و اوبژه پراکسیس عملی جنبش انقلابی با رابطه رهبری با توده ها متناظر است و این رابطه بوسیله روش شناسی و تطبیق آن با واقعیت جنبش یا نظام، تعریف میشود.

رهبری موفق، هر جا که بتواند، تصمیم گیری در باره راه حل ها را از پراکسیس عملی توده های کارگری در می یابد، نه از اراده دور از توده ها.

دیالکتیک [مرکزیت، دموکراتیک] و سنتز [رهبری، توده های کارگری] از طریق مجموعه سازمان های مربوطه و شورا های کارگری شهرها با حق انتخاب و عزل فوری با رای اکثریت کارگری باید تعریف شوند. تقسیمات جغرافیایی شورا ها بصورت درختی (شهرها << استانها << کشوری) باید تعریف شوند.

رابطه رهبری و توده های کارگری، همان رابطه مرکزیت و توده است. اگر این رابطه دیالکتیکی نباشد یعنی دموکراتیک نباشد. همه امید ها برباد خواهد رفت. تعریف و اجرای اینکه در چه شرایطی رهبری تصمیم گیرنده است و در چه شرایطی توده ها، بسیار مهم است. مرکزیتی که دموکراتیک نباشد و دموکراتیسمی که مرکزیت نداشته باشد یا دیکتاتوری و استبداد است و یا آنارشیزم.

این رابطه را چرخه [شناخت، پراکسیس] تعیین میکند. با استفاده از فن آوری گوشی های هوشمند باید نظامی طراحی کرد که حقوق سطوح و نقش های متفاوت در آن تعریف شده و اختیارات در کنترل نظامی اتوماتیک باشد که امکان سوء استفاده از قدرت را از بین میبرد. شفافیت های تصمیم گیری و قابلیت اطلاع رسانی در آنها بسیار مهم است و طراحی چنین نظامی خود یکی از بزرگترین پراکسیس های نظری خواهد بود نظامی که اهرمهای کنترلی را لایه به لایه در اختیار توده های کارگری (و نه مرکزیت سازمانهای اطلاعاتی سیاسی) قرار دهد.

با استفاده از فناوری مشابه ارزهای رمزی در نظام رای گیری، و گوشی های هوشمند، میتوان چنان تحولی در رای گیری ها، انتخابات ها و عزل ها ایجاد کرد که ایمنی و سرعت کار فوق العاده بالا رود و خیلی از تصمیمات بتواند از طریق مراجعه به آرای توده های کارگری بدست آید. بهرحال رهبری باید راه حل ها و دلایل خوب و بد بودن آنها را تعریف کند و آنگاه توده های کارگری

تصمیم‌گیری کنند. دقت در تعریف شرایط مختلف و تقسیم کار و وظایف و شیوه اجرا اهمیت اساسی دارد. مهمترین محدودیت در تصمیم‌گیری، سرعت عمل است بنابراین تصمیماتی که به سرعت عمل نیاز دارد به ناگزیر باید توسط مرکزیت اتخاذ شود. (ناتمام)

[ر]- طبقه بندی یکپارچه:

نظامهای اصلی:

[فیزیکی => شیمیایی => جاندار => اجتماعی => سوژه ای]

نظامهای اجتماعی:

[اشتراکی اولیه => برده داری => زمینداری => سرمایه داری => سوسیالیستی]

فراروی از نظام سرمایه داری به نظام سوسیالیستی:

[نظام سرمایه داری => شناخت - [کاپیتال] - پراکسیس نظری - [سوسیالیسم] - پراکسیس عملی] => نظام سوسیالیستی]

بصورت یکجا و یکپارچه تماما بر اساس نفی:

[فیزیکی => شیمیایی => جاندار => اشتراکی اولیه => برده داری => زمینداری => سرمایه داری => شناخت - [کاپیتال] - پراکسیس نظری - [سوسیالیسم] - پراکسیس عملی] => سوسیالیستی]

البته یکپارچگی خطی و آبشارگونه بالا، مدلی بسیار ساده شده است ولی یکپارچگی اصلی در اینست که همه چیز بر اساس مفهوم عام نفی قرار دارد ولی هر نفی، ویژگی‌های خاص خود را دارد و در هنگام وقوع خود، در مورد و نمونه واقعی و مشخص خود، فردی جداگانه است.

[ز]- روش ارائه این نوشته:

در تهیه این نوشته، سعی بر این بوده است تا از روش دیالکتیکی استفاده شود و این بدین معناست که پژوهش آن، بیشتر در پرتو روش تحلیلی و بیان، نگارش و ارائه آن، دست کم در رویکرد، در پرتو روش ترکیبی انجام شده است. به این ترتیب که از مجردترین مفهوم دیالکتیکی، یعنی مفهوم عام نفی، در لایه یکم، آغاز شده و در لایه دوم به دو نوع دیالکتیک [کل، جزء] و [مشخص، مجرد]، که یکی اساساً نفی واقعی و دیگری نفی مفهومی (تجربیدی) است، خاص (متعین) شده است.

یکی به تجزیه آبخار گونه فرایند تکاملی هستی، به مراحل و در نهایت به نظامها (و یا سفر رفت و برگشت) رسیده است، و دیگری به دیالکتیک [اوبژه، سوژه] و در نهایت به [شناخت، پراکسیس] رسیده است، گرچه در چرخه دیالکتیکی [شناخت، پراکسیس]، از لحظات یا مراحل که مورد خاصی از دیالکتیک [کل، جز] است، استفاده شده است. و یا اینکه، مراحل هر چرخه و ادامه آن در مارپیچ تکاملی، هر یک ویژگی های خاص خود را دارد و بنابراین نوعی از کاربرد [عام، خاص] را در خود دارد.

لایه ۱: - نفی

لایه ۲: دوگانه ها

- نفی مشخص در مجرد: [مشخص، مجرد]
- نفی کل در اجزا: [کل، جزء]
- نفی پدیدار در ذات: [پدیدار، ذات]
- نفی تغییرات کمی در کیفیت: [کیفیت، کمیت]

لایه ۳: سه گانه ها - نفی های متعدد

- { [عام، خاص]، فرد }
- { [کل، جزء]، فرد }
- { [ذات، پدیدار]، فعلیت }
- { [کیفیت، کمیت]، محدوده }

فرد مشخص => نفی (مشخص در مجرد) => مجرد => نفی (خاص در عام) => { [عام، خاص]، فرد }
=> { [اوبژه، سوژه]، تاریخ } => [شناخت، پراکسیس]

لایه ۴:

فرد => نفی (کل در اجزا) => { [کل، جز]، فرد } => (نفی جز در جز بعدی - گذار) => نفی چرخه ای
مراحل => مارپیچ تکاملی

فرد => نفی (کل در اجزا) => { [کل، جزء]، فرد } => (نفی جزء در جزء بعدی - گذار) => مراحل تکاملی
فرایند هستی

تجزیه برخی از چرخه هائی که از جزء (مرحله - لحظه) های پشت سر هم تشکیل شده اند:
- چرخه تکاملی: [مرحله ۱ => مرحله ۲ => مرحله ۳ => ... => مرحله آخر]

- ماریچ تکاملی: [چرخه ۱ = < چرخه ۲ = < چرخه ۳ = < ...]

مثالها:

- چرخه سال: [بهار = < تابستان = < پائیز = < زمستان]
- چرخه شبانه روز: [صبح = < ظهر = < غروب = < شب]
- [جنین = < بچه = < جوان = < [عشق] = < مرگ]
- [تخم مرغ = < جوجه = < مرغ]
- [پروانه = < تخم = < کرم = < شفیره]
- [گل = < میوه = < دانه = < جوانه = < گیاه = < شکوفه = < غنچه]
- [کار = < ارزش = < کالا = < پول = < سرمایه]
- [تولید = < توزیع = < مبادله = < مصرف]

- [تجزیه، سنتز]:

[کل <-- جزء <--... <-- جزء ترین <--... <-- جزء ترین] < [جزء ترین <--... <-- جزء ترین] <-- کل

- شناخت: دیالکتیک [تحلیل، ترکیب]: [مشخص <--... <-- خاص تر <--... <-- خاص] <-- [مشخص <--... <-- خاص تر <--... <-- خاص] <--

اما این نوشته بطور کلی از انتزاعی ترین مفاهیم روش شناسی، آغاز شد و با توجه به ضمیمه ها، به برخی از مفاهیم پایه ای مانند وجه تولید به عنوان ذات نظامها و یا نقد اقتصاد سیاسی مانند ارزش رسیدیم که باوجود اینکه این بحث های اخیر، ناتمام مانده است ولی تا حدودی جهت ترکیبی و انضمامی روش دیالکتیکی را پیموده است.

[ژ]- ملاحظاتی در روش شناسی:

هر علمی، روش شناسی خاص خود را دارد، و روش شناسی مطرح شده در این نوشته، شکلی عام دارد. در عین حال، روش شناسی، حتی به علوم پایه نیز میتواند سفر کند. به عنوان مثال در علوم انتزاعی مانند ریاضی نیز ممکن است اضداد را یافت، مثلاً در مفاهیمی چون [مثبت، منفی]، [جمع، تفریق]، [ضرب، تقسیم]، [توان، ریشه]، [دیفرانسیل، انتگرال] و غیره که در اینصورت، روش شناسی،

خاص ریاضیات است.

اضافه براین و بطور کلی، به روش شناسی میتوان، به مثابه چراغ راه و راهنمای بررسی و عمل نیز نگریست ولی همانگونه که نور چراغ قادر نیست همه چیز را روشن کند (مثل نیاز به میکروسکوپ) همانطور هم، روش شناسی مورد استفاده، میتواند کافی نباشد و بسته به ماهیت موضوع مورد بررسی، روش شناسی خاص تازه ای (و در صورت ضرورت، همراه با ابزارهای تکمیلی و پشتیبانش) لازم آید. ارزش روش شناسی در این است که ابزاری انتزاعی در اختیار ما قرار میدهد، که با آن بتوان، داده های در دست را، از آشفتگی بیرون آورده، ساده و بنظم آورد و این تنها با پالایش و نادیده گرفتن غیر مربوط ها و غیرمهم های نسبی ممکن است. این به این معنی است که حتی روش شناسی نیز بی بهره از دیالکتیک {عام، خاص}، فردی نیست. و روش شناسی خاص، حدفاصل روش شناسی عام و فرد (مشخص یا موضوع مورد بررسی) قرارداد.

روش شناسی این نوشته، دیالکتیکی است. این روش شناسی تا آنجا که ما را از آشفتگی و سرگردانی، نجات دهد استفاده دارد و آنجا که خود به مانع و بن بست روش شناسانه تبدیل شد، باید به فراروی از آن دست زد. فهمیدن و درک درست از روش شناسی و کاربرد درست آن، کلید حل بسیاری از مسایلی است که امروز، در برابر ما قد علم کرده است. در اندیشه اجتماعی، ساده کردن و نظم روش شناسی در یکسو و پیچیدگی و آشفتگی جهان مادی، در سوی دیگر قرار دارد. رویکرد روشمند، رویکردی دیالکتیکی به این دوسو در دوگانه [نظم، آشفتگی] است و هنر ما باید این باشد تا مرزهای دیالکتیکی حد فاصل این دورا در پراکسیس اجتماعی دریابیم و دریابیم که در چه شرایطی، آشفتگی بر نظم غلبه دارد و در چه شرایطی نظم بر آشفتگی. قاعده کلی و تاریخی، هژمونی (غلبه) نظم است و استثنای غلبه آشفتگی باید با فراروی نظم، حل شود. برخوردی اینگونه، جایی برای فلج تحلیلی کاربرد ادواری غلط علت و معلول و درماندگی بین دو سو باقی نمیگذارد. مثالی در این باره را میتوان در حوزه دانش فیزیک دید. هنگامی که فیزیک نیوتونی در تناقض با فیزیک انیشتینی قرار میگیرد، فرا روی، با تفکیک و تخصیص حوزه کاربردی و مقیاس های [کوچک، بزرگ] انجام میگیرد.

کار دیگر روش شناسی، نوعی پیش بینی محدود است. خانه های خالی جدول تناوبی، گویای صحت این ادعا است، البته گرچه این جدول، بصورت بالقوه ای و با کمترین تعیینی، شکل عام عناصر و قابلیت وجود آنها را مطرح میکند لیکن هیچ روشی برای رسیدن به شکل مشخص این عناصر، نشان نمیدهد.

تکامل تاکنونی نشان داده است که همواره امکان پدید آمدن ویژگیهای سنتز یافته جدیدی وجود دارد

که فراتر از ویژگی های تکنونی است یا به عبارت دیگر فراروی از گذشته و حال است. بنابراین، روش شناسی نیز پایانی ندارد یعنی روش شناسی نیز مانند هستی تکنونی و یا هر علم دیگری، حقیقت مطلق، کامل و یا تمام شده ای نیست بلکه تغییر یافتنی است و به دلیل وابستگی دیالکتیکی اش با موضوع مورد بررسی، دو سویه است. اگر بین این دو تضاد تازه ای رخ داد باید به حل این تضاد پرداخت. بین کاربرد و استخراج روش، رابطه دیالکتیکی وجود دارد [کاربرد روش در موضوع، استخراج روش از موضوع] یعنی روش به درون موضوع می‌رود و بعکس، موضوع به درون روش می‌رود. دقت در این دیالکتیک و پراکسیس آن، میتواند به پیش گیری از افتادن در دام رویکرد کلیشه ای و یا به عکس، فلج و وسواس ترس از استفاده روشمند بینجامد. گرچه مشابه دیالکتیک [نظم، آشفتگی]، در اینجا میتوان از دیالکتیک [یقین، شک] استفاده کرد که در آن یقین، وجه حاکم است و یقین تکنونی، یعنی شک های تکنونی مان را حل کرده ایم.

نتیجه اینکه لازم است تا در حوزه بررسی مسایل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، روش شناسی دیالکتیکی و دو سویه گی را به عنوان ابزار نرم بررسی، جایگزین وسایل آزمایشگاهی علوم کنیم. البته مجهز شدن به ابزار، بتنهایی کافی نیست بلکه نظام کاربرد درست و بجای روش شناسی را نیز نباید نادیده گرفت:

آگاهی از روشی که بکار نمیاید، جایگزینی برای ناآگاهی از روشی که لازم داریم نیست. به این حکایت کوتاه توجه کنید:

در تاریکی شب، شخصی زیر نور چراغ پیاده رو خیابان، دولا، دولا دنبال چیزی میگشت. پیاده دیگری از راه رسید و او را ورنه انداز کرد و پرسید دنبال چی میگردی؟ گفت: کلید هایم را در این نزدیکی ها گم کرده ام. گفت بگذار کمکت کنم. پس از آنکه آنجا را خوب گشتند و چیزی پیدا نکردند پرسید آیا مطمئنی که اینجا گم کردی؟ گفت نه آنجاها گمش کردم و اشاره به قدری آنطرف تر که تاریک بود کرد. پرسید اگر آنجا گم کرده ای پس چرا اینجا دنبالش میگردی؟ گفت: برای اینکه اینجا نور هست و میتوانم زمین را خوب ببینم.

سرمایه داری مدتهاست که گوی سبقت در تعریف و کاربرد روش دیالکتیکی (مثلا در چرخه توسعه نظامهای اطلاعاتی و طراحی بر اساس حوزه و میدان عمل) و کاربرد چرخه شناخت و پراکسیس را از طبقه کارگر ربوده است. این طبقه کارگر است که روشنفکران اش در این زمینه در گذشته مانده اند و اطلاعات کم و مبهمی در باره تعاریف و کاربرد آنها (حتی کلاسیک) دارند با اینحال تصور میکنند که

مجهز به پیشرفته ترن نظریات انقلابی هستند در مقابل بیشترین نیرو را صرف نفی و عمل زدگی عموماً دنباله روانه از حوادث روزمره سپری میکنند، غافل از اینکه تا درک روشن و مشخصی از روش شناسی، تئوری، اهداف و استراتژی وجود نداشته باشد، مبارزات علیه نظامهای موجود میتواند به بیراهه رود و مورد استفاده نیروهای ارتجاعی قرار گیرد و بجای گامی به پیش، دو گام به پس رود.

ذات بحران کنونی از سوئی ریشه ای سوژه ای در ابهامات یا تضاد های روش شناسی و کاربرد آن دارد و از سوئی دیگر، ریشه ای ابژه ای در شکست سوسیالیسم در روسیه و افت و ضعف جنبش کارگری دارد که خود بی ارتباط با ریشه سوژه ای آن نیست. این بحران، خود را در بیماری فلج کننده تشمت تئوریک، تزلزل، بی اعتمادی، انزوا و بن بست رویکرد های روزمره ای و دنباله روی، جلوه و نمود میکند. برای فراروی از این بحران، باید به یک روش شناسی یکدست و همه جانبه ای در عامی مشخص رسید که این تازه گام اول و ضرورت مبرم است و آنگاه در هنگامه خاص شدنش، گام دوم را در پراکسیس کاربردی آن بکار بست، گام سوم آنگاه به روش شناسی (پراکسیس) عملی و انقلابی خواهد رسید.

روش شناسی، نظم دهنده و شیرازه پراکسیس نظری است. روش شناسی انقلابی، برنده ترین سلاح طبقه کارگر است و این طبقه، هر وقت به این سلاح مجهز شد، در نبرد علیه سرمایه داری، موفق میشود. طبقه کارگر، هنگامی به روش شناسی انقلابی مجهز میشود که با نظم، نظام و سازماندهی پراکسیس نظری ترکیب شود.

و سرانجام نیاز به داشتن درک صحیح و تجربه کافی در و جان بخشیدن به:

۱. روش شناسی،

۲. حوزه مشخص اجتماعی،

۳. کاربرد روش شناسی در حوزه مشخص اجتماعی (سنتز ۱ و ۲):

{[روش شناسی، حوزه مشخص اجتماعی]، شناخت و پراکسیس}

بدون روش شناسی انقلابی، تئوری انقلابی، وجود نخواهد داشت و میدانیم که بدون تئوری انقلابی (پراکسیس نظری)، و سنتز سازمان یافته آن با جنبش انقلابی (در پراکسیس عملی)، انقلابات، موفق نمی شوند.

[س]- نکته پایانی:

نقطه آغاز این نوشته، مفهوم عام مشخص نفی است که ذاتی انتزاعی از انواع پدیدارهای دیالکتیکی است. اکنون که به لحظه پایانی این نوشته می‌رسیم، خوب است به لحظه آغاز آن برگردیم و جای خالی روش تحلیلی در رسیدن به نتایج روش شناسانه این نوشته را دریابیم و بپرسیم چرا نباید روش دیالکتیکی را بصورتی کامل برای شناختی که این نوشته سعی در فهمیدن آن دارد بکار ببریم و دیالکتیک های بکاررفته از طریق انتزاع از کلیت های مشخص مربوطه بدست آوریم بعبارت دیگر روش پژوهش را نیز، در ارائه، مدون سازیم و ارائه اساسا انضمامی را با طبقه بندیهای پژوهشی، همراه کنیم. این خود میتواند آغازی باشد برای کاربست فرایند تجزیه و تحلیل (واکاوی) هستی مشخص جهان بویژه هستی اجتماعی امروز تاریخ، در رسیدن به انواع دیالکتیک ها ... و آنگاه است که میتوان ادعا کرد، چرخه ای دیالکتیکی را برای شناخت روش شناسی عام بکار بسته ایم و کارمان دیگر تفسیرهای فیلسوف مآبانه و یا متکی به فلسفه نیست. اما با وجود این نقد در باره کاستی اساسی کاربرد مرحله اول روش دیالکتیکی یعنی پژوهش و تحلیل، سعی در این نوشته بر این بوده است که بنوعی کاربرد اجمالی مرحله دوم روش دیالکتیکی یعنی ترکیب و ارائه، با شروع از عام مشخص روش شناسی دیالکتیکی به سمت حوزه مشخص نقد اقتصاد سیاسی و لزوم فراروی از آن، طی طریق کند. (ناتمام)

یادداشت های ضمیمه:

نکته:

این یادداشت ها، بخصوص آنهایی که تاریخی هستند بدون پژوهش کافی، تهیه شده اند. آنها هر چند بصورتی چکیده و کوتاه، به عنوان مکمل های مشخصی در برابر بحث های مجرد، لازم هستند اما فرصت کافی برای پژوهش و برخوردی روشمند نداشته اند. امید آنکه درآینده سروسامانی پیدا کنند.

۱. شورش بردگان به رهبری خورشید تابناک تاریخ، اسپارتاکوس

هدف: پایان دادن به بردگی و حکومت بردگان.

شعار اصلی: دنیائی باید ساخت بی برده و برده دار و در این راه یا پیروز میشویم یا می میریم.

قلب اسپارتاکوس، این بزرگترین سردار انقلابی تاریخ، برای آزادی بردگان می تپید و به برابری انسانها عشق میورزید.

با وجود اینکه انقلاب آنان (سوم)، در حدود سه سال بطول انجامید و نهایتا شکست خورد، اما ضربه بزرگی به حکومت روم زد و برای نخستین بار در تاریخ، در خود نظام کمون اجتماعی را در وسعت بزرگی، تجربه کرد که بسیار فراتر از کمون قبیله ای بود. آنان گرچه برابری و آزادی را از نگاه زندگی قبیله ای گذشته و بازگشت به آن گرفته بودند لیکن شکی نیست الگوی آنان، فراروی کیفی از زندگی قبیله ای جدا از هم بود که در آن نه تنها بردگی محکوم و مردود بود بلکه جدائی و جنگهای قبیله ها باهم و نابودی یکدیگر نیز جائی نداشت. کمون اسپارتاکوسیان، سراسری و مستقل از قومیت، عقیده و جنسیت بود شعار آنان محلی نبود و هدف آنان پیوستن همه بردگان به هم و نابودی کامل برده داری بود و چیزی در شعارهایشان نبود که وسعت جنبش انقلابی آنان را محدود کند. آنان نخستین رهبران و پیشقراولان پرولتاریا بودند و چیزی جز زنجیرها شان، نداشتند که از دست دهند. (ناتمام)

۲. انقلاب فرانسه

انقلاب فرانسه، بزرگترین و مهمترین رویداد تاریخ سرمایه داری است.

تنوع و نمایش صف آرائی طبقات از طریق نمایندگان سیاسی آنان و جابجائی قدرت سیاسی آنان، پس از شورش های بزرگ بردگان در تاریخ، جلوه هائی شفاف از طبقاتی بودن قدرت و دولت های حاکم

(حکومت ها) را نشان داد. اصطلاحات سیاسی چپ و راست از محل نسبی نشستن جناح ها گرفته شده است و جناح ها و فراکسیون های اقتصادی، آشکارا، نقش و جابجائی خود را در قدرت سیاسی نشان میدادند.

آزاد شدن از یوغ دین، مذهب، مالکان و پادشاهان، گرچه در درجه اول به نفع سرمایه داران نوپای آن زمان بود ولی پس لرزه های این زلزله بزرگ تاریخی به مرور به تمام جهان را لرزاند و پایه های استبداد سده های میانی را سست کرد. ضربه کوبنده انقلاب فرانسه بر وجه تولید زمین داری و مظاهر سیاسی آن یعنی سلطه پادشاهان و روحانیون را میتوان نقطه عطف آغازین حاکمیت وجه تولید سرمایه داری در تاریخ دانست. البته نقش موثر انقلابات و جنبش های دیگر جهانی مانند انقلاب امریکا را نباید نادیده گرفت.

این انقلاب، شکست خورد و سلطنت مطلقه، دو مرتبه بازگشت. با اینحال، این انقلاب، اثر برگشت ناپذیر خود را در جهان گذاشته است کما اینکه در فرانسه، سلطنت نیز بعدا شکست خورد. امروزه تمام جهان زیر یوغ سرمایه داری است. (ناتمام)

۳. کمون پاریس

بلحاظ تاریخی، کمون پاریس، لحظه نخست، پیش درآمد ویا دقیقترگفته شود، شکل جنینی ویدیداری انقلاب اکتبرمیباشد واین هردو، لحظاتی آغازین از یک دوره نوین تاریخی است.

اما ماهنوزتحلیل مشخص وروشنی ازاین دو رویداد بزرگ تاریخی درجهت دستیابی به تعریفی از شکل دیکتاتوری پرولتاریا نداریم و صرفا برمحتوای طبقاتی آن تاکید داریم تا ازمخدوش شدن مرزبندی با رفورمیستها مصون باشیم.

چه تعریفی از مرکزیت دموکراتیک داریم؟

چه معیار، محکی و تعریفی برای پرولتری بودن یک دولت داریم؟

چگونه میتوان از بازگشت به عقب دولت انقلابی پیشگیری کرد؟

برنامه های اقتصادی چنین دولتی چه باید باشد؟

یادبود های گذشته، باید به تجزیه وتحلیل آزمونهای گذشته وتعریف پراکسیس نظری آینده بیانجامد!

برخی از ویژگیها و درسهای کمون:

کمون گرچه ساختاری دموکراتیک داشت لیکن فاقد مرکزیت انقلابی بود. به عبارت دیگر کمون که اساسا یک جنبش خودجوش بود، فاقد یک تئوری انقلابی بود و پراکسیس عملی و انقلابی کمون، در نبود پراکسیس نظری انقلابی ناکام ماند.

کمون در هنگامه انقلاب، بجای درهم کوبی باقیمانده ارتجاع داخلی که عمدتا در ورسای متمرکز و مشغول تجدید قوا بودند به انتخابات زودرس و کارهای داخلی دیگر، خود را مشغول کرد و به این ترتیب اولویت اعمال اتوریته انقلابی بی درنگ را نادیده گرفت. خوش قلبی ساده لوحانه و رمانتیک کمون در پرهیز از اعمال قهر انقلابی و آزاد گذاشتن ارتجاع، نتیجه ای جز افزایش آسیب پذیری کمون و برنامه ریزی برای شکست نداشت.

کمون دچار توهمات ملی و میهن پرستانه بود و از جنگ با ارتجاع داخلی به بهانه اینکه نباید آغازگر یک جنگ داخلی باشد، طفره میرفت و خیلی دیر، تنها هنگامی که مجبور شد به دفاع پرداخت.

کمون نشان داد که بورژوازی های متخاصم در دشمنی با سوسیالیست ها چگونه رنگ عوض میکنند و خائنانه، ظواهر میهن پرستانه خود را زیر پا میگذارند و علیه کارگران متحد میشوند.

ترکیب طبقاتی اکثریت اعضای کمون را پرودونیست ها و بلانکیست ها تشکیل میدادند که اساسا تخیلی بودند و حضور سوسیالیست های علمی انقلابی در آن بسیار اندک بود.

کمون نشان داد که طبقه کارگر باید استقلال خود را در هر مبارزه ای حفظ کند و در دام ملی گرایی نیفتد.

کمون، اساسا شکلی حضور توده های ستمدیده را در حکومت یعنی شورا را نشان داد و در عین حال نشان داد که همه چیز را نمیتوان با عدم تمرکز حل کرد بخصوص در هنگامه انقلاب و درهم کوبی بورژوازی، سرعت عمل در تصمیم گیری یک اولویت محض است.

و بالاخره شرایط تاریخی برای موفقیت قطعی کمون، هنوز فراهم نشده بود و بدون پیوستن شهرهای دیگر فرانسه و یکی دو کشور دیگر بعید بود که موفق شود یعنی پاریس تنها ماند.

اما کمون تن به تسلیم نداد با مقاومت خونین ماه مه، و با از خود گذشته ای های خون بارش نخستین سنگ بنای سوسیالیسم را از خود بجای گذارد. (ناتمام)

۴. انقلاب اکتبر

انقلاب اکتبر، نخستین تجربه پیروزمند کارگری جهان است. این انقلاب، از طریق دموکراسی شورایی شهرهای بزرگ روسیه، که به قیام مسلحانه رای داد به ثمر نشست با اینحال، این انقلاب، خونریزی بسیار، بسیار کمی داشت و سوء استفاده کینه توزانه ای از قدرت مسلحانه، صورت نگرفت. یک اهمیت دیگر این انقلاب، در اینست که با هوشیاری انقلابی رهبر آن، خود را محدود به انقلاب بورژوائی نکرد که این جز در پرتو تئوری (پراکسیس نظری) انقلابی، ممکن نبود.

شکست انقلاب اکتبر زمانی محرز شد که پس از شکست انقلاب در لهستان، انقلاب در آلمان شکست خورد و امید به انقلابات در کشورهای پیشرفته اروپایی، با ناکامی روبرو شد. عامل اصلی شکست انقلاب روسیه، نه عقب ماندگی روسیه و یا دیکتاتوری حزبی، بلکه در تنها ماندن بین المللی آن بود. همانگونه که کمون در پاریس تنها ماند و شکست خورد. البته هر دو اینها، به عنوان نخستین آزمون ها و گامهای بزرگ تاریخی سوسیالیسم بسیار ستودنی خواهند ماند چرا که خواهان امحاء نهائی طبقات هستند.

تعدادی از تضاد هائی که در تحلیل شرایط نقش ایفا کردند:

[کارگران، سرمایه داران]،

[دهقانان، زمین داران]،

[زمین داران، سرمایه داران]،

[ملیت ها، امپریالیست ها]،

[جنگ، صلح]،

[توده ها، تزار]،

[آزادی، اختناق]،

[سربازان انقلابی، فرمانده های ارتجاعی]

کمون پاریس و انقلاب اکتبر، مانند انقلاب فرانسه، گرچه در اولین آزمونهای شان با شکست، مواجه شدند لیکن این دلیلی بر عدم پیروزی، در آینده نخواهد بود. (ناتمام)

۵. آزادی زنان و سرمایه داری

منظور سرمایه داری از آزادی زنان، اساسا این است که زنان، آزاد باشند تا مورد بهره بر داری سرمایه قرار گیرند یعنی آزادی زنان در گرو آزادی سرمایه است. به عبارت دیگر، زنان از خانه آزاد شوند و

آزادی و نیروی کار خود را به سرمایه بفروشند و این آزادی در مورد زنان، کمابیش، به این شکل است که اغلب نه تنها کار خانگی را همچنان کمابیش ادامه می‌دهند و توسط مردان استثمار میشوند، بلکه مضافاً بر آن، سرمایه داری از نیروی کار آنان، از جنسیت آنان، از پوست آنان، از زیبایی و لطافت آنان و خلاصه از تمامی وجود آنان، بعنوان کالا بهره برداری میکند و این در حالیست که نه تنها زنان از نظر اندامهای تولید مثل، بسیار کامل هستند و بار اصلی تولید مثل انسانی را نه فقط در طول بیش از نه ماه حاملگی بلکه شیردهی، تغذیه و مواظبت های دیگر و طولانی تری را بر دوش دارند. تن فروشی برای آنهایی که راهی دیگر برای معاش نیافته اند و یا ازدواج اجباری، چه بلحاظ نیاز مالی در شکلی ناگفته، نتیجه ناگزیر نظامهای طبقاتی تاکنونی است. سرتاسر تاریخ پر از قربانی شدن آنان چه در شکل بردگی، زنده به گور شدن، تجاوز، سنگسار، خودکشی و قتل های مربوط به روابط خارج از ازدواج و خودفروشی بوده اند و تاریخ نظامهای طبقاتی تا کنونی، مملو از همه گونه اجحافات و ستم طبقاتی و جنسیتی بر آنهاست. چه از آن هنگام که زنان و بچه ها برده مرد شدند و تحت مالکیت مرد درآمدند و اسارت شان آغاز شد و چه اکنون که برده پول و سرمایه هستند.

خانواده ی مبتنی بر ازدواج، عموماً تحت سلطه مرد قرار دارد و سلطه مرد در رابطه با زن، نتیجه سلطه اقتصادی او است. ازدواج عموماً، مانند روسپیگری مبنائی قراردادی معاملاتی دارد و رابطه اقتصادی در آن تعیین کننده است. خدمتکار خانگی شدن زن و جدایی اش از تولید اجتماعی، اولین تقسیم کار تاریخ است که طی آن و بعد از آن در سرتاسر تاریخ، سلطه مرد نقشی تعیین کننده دارد.

سوسیالیسم، با زندگی دائمی دو تن باهم مخالف نیست بلکه با کالایی کردن و یا معامله ای کردن روابط، چه بصورت دائم و چه بصورت موقت، مخالف است. در نظام سوسیالیستی، با حذف رابطه نیاز به معامله برای تامین معاش، زمینه اقتصادی بسیاری از ستم هایی که بر زنان می رود از بین خواهد رفت. آزادی انتخاب دوست، همدم و همسر بر اساس کشش و عشق متقابل خودشان، مبنای روابط خواهد شد. در سوسیالیسم، به دعوی های مالی و حقوقی طلاق پایان داده میشود زیرا آزادی انتخاب، دو سویه است چه در ایجاد رابطه و چه در قطع رابطه.

زنان باید سازمانهای خود را نیز داشته باشند و مبارزه علیه بهره برداری مردسالارانه را ادامه دهند ولی همواره باید هوشیار باشند و اولویت اساسی را به مبارزه علیه سرمایه داری بدهند زیرا ریشه ستم جنسیتی، چه بلحاظ تاریخی و چه در شرایط کنونی، در وجه تولید است. (ناتمام)

۶. وجه تولید آسیایی

وسایل تولید کشاورزی عمدتاً از ترکیب (میزان سهم و نقش) زمین و آب، بدست میاید و در آسیا و برخی نقاط دیگر نقش آب به دلیل کم آبی مهمتر بوده است و بلحاظ مشاع یا عمومی بودن آب، به شبکه آبیاری بسیار بزرگی نیاز بوده است که از عهده یک یا چند مالک بیرون بوده است و این تفاوت در وسایل تولید، وجه تولید را متفاوت کرده است. تولید (شبکه قنات ها) و آب رسانی، نظامی بزرگ و قدرتمند لازم داشته است. تیول داری نمونه ای از ادغام قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی در حکومت هایی استبدادی بوده است. (ناتمام)

۷. نگاهی اجمالی و آبشارگونه به زنجیره رویدادهای مهم تاریخ معاصر ایران

وقایع مهم و تاریخ ساز زیر هر یک تا میزان زیادی، نتیجه و ناشی از وقایع پیشین است. در این حوادث بزرگ تاریخی ایران، نقش عمده امپریالیست ها در تغییر جهت دادن ارتجاعی از یکسو و عقب ماندگی تاریخی ایران و ضعف اساسی نیروهای انقلابی آن، کاملاً مشهود است و اگر در این شرایط تغییری اساسی، صورت نگیرد احتمال ادامه آن به همین منوال یعنی تاثیر قوی نیروهای بین المللی در آن کم نخواهد بود.

- سقوط سلطنت و حاکمیت اسلام گراها
- پانزده خرداد ۴۳
- اصلاحات امریکا-شاه در بهمن ۴۲
- کودتای ۲۸ مرداد
- جنبش ملی شدن نفت
- شهریور ۱۳۲۰
- کودتای رضاشاه
- جنبش مشروطه
- قرارداد داری امتیاز نفت
- سلطه روس و انگلیس بر ایران

سقوط سلطنت، از یکسو به سلطه امریکا در ایران و آخرین نمود آن اصلاحات امریکا-شاه و حقوق بشر کار تر، ارتباط دارد.

نتایج اصلاحات امریکا-شاه:

جنبه اوپژه ای: نابودی زیر ساخت های سنتی اقتصادی روستاها و کوچ روستاییان بی زمین و رانده شده به شهرها. تبدیل به تهی دستان بیکار شهری و توسعه حلبی آباد ها و زور آباد ها.

جنبه سوژه ای: مقاومت آلترناتیو ارتجاعی-مذهبی-سنتی-ملکی در برابر آلترناتیو امپریالیستی در ۱۵ خرداد.

اصلاحات امریکا و شاه، ریشه در کودتای ۲۸ مرداد امریکایی دارد زیرا طی آن در اصل، امریکایی ها به قدرت رسیدند و به تبع آن، خواهان اصلاحات شدند.

اما کودتای ۲۸ مرداد، ریشه در جنبش ملی کردن نفت دارد که نه تنها دست انگلیس را کوتاه کرد بلکه قدرت شاه را محدود کرد که تقریبا همزمان با صعود امپریالیسم امریکا در سطح جهانی بود.

جنبش ملی کردن نفت ، از یکسو، ریشه در قرارداد داری دارد و از سوی دیگر به برکناری رضا شاه، توسط انگلیس و به قدرت رسیدن شاه و تحت تاثیر پیروزی متفقین در جنگ جهانی ارتباط دارد.

برکناری رضاشاه، ریشه در به قدرت رساندنش به کمک انگلیس و شکست آلمان در جنگ جهانی دارد.

و همه اینها ریشه در انقلاب مشروطه دارد و انقلاب مشروطه، تحت تاثیر انقلابات جهانی، شکل گرفته است.

تاریخ ایران، مملو از در هم ریختگی توسط نیروهای ارتجاعی چه خارجی و چه داخلی (حملات دائمی ایلات و قبایل به شهرها) بوده است که در نتیجه حتی خود کامگی های تیول داری ، ثبات و مجالی برای تکامل نیروهای مولده نداشته است و مرتب این نیروها با شکل های ارتجاعی تر، جایگزین و یا ترکیب شده است. تضاد این عقب ماندگی (وجوه تولید کهنه) با وجه تولید سرمایه داری و امپریالیسم، همواره شکل دهنده اصلی تاریخ نوین ایران بوده است. جنبش مشروطه (بر خلاف انقلاب فرانسه که اساسا جنبشی عمیق علیه بنیاد های زمین داری و ضد سلطه پادشاهان و روحانیون)، هم سلطه پادشاهی را حفظ کرد و هم سلطه روحانیون را، یعنی نفی این سلطه دوگانه نبود بلکه اصلاحاتی بود برای مشروط کردن آنها.(ناتمام)

۸. وارونگی ها (پندارهای وارونه یا دروغین):

- حاکمیت کار مرده بیگانه و انباشته شده (سرمایه) بر کار زنده.
- وارونه جلوه دادن حکومت سرمایه به عنوان حکومت منتخب توده ها در دموکراسی سرمایه.
- پنهان کردن ارزش اضافی تولید شده توسط نیروی کار و تصرف آن تحت عنوان سود.
- آفریدگار پنداشتن آفریده خود و پرستش پندار.
- گردش کائنات از جمله خورشید به دور زمین.
- هستی به مثابه پدیداری از ذات روح.
- حاکمیت مطلق ایده بر هستی مادی.
- جایگزینی رفاه واقعی امروز در رویای بهشت آخرت.
- حاکمیت اوهام و تخیلات بیگانه شده بر انسان.
- پنهان کردن ماهیت زورگویانه، میلیتاریستی و طبقاتی سرمایه پشت ظاهر دموکراسی
- کاربرد راز آمیز روش دیالکتیکی در رسیدن به روح. (ناتمام)

۹. گفتاری کوتاه درباره ویراست های این نوشته

- ساختار اصلی این ویراست، تفاوت چندان با ساختار ویراست های گذشته تحت عنوان نسخه ندارد. تفاوت های اصلی به شرح زیر است
- دیالکتیک های [ذات، پدیدار] و [کیفیت، کمیت] از حالت طرح ضمنی در آمده اند و مستقلاً با توضیحاتی مطرح شده اند.
 - قسمتهای مربوط به شناخت و پراکسیس، بازنویسی تکمیلی داشته است.
 - روش همیشگی ویراست ها در تکمیل، ترمیم و اصلاح (و در آینده شامل ساده سازی و مثال آوری) به صورتی تکاملی تا آنجا که زمان اجازه دهد، همچنان ادامه خواهد داشت.
 - به دلیل ضعف تمرکز، تکرار بی دلیل مفاهیم در این نوشته کم نیست. منشا این مسئله در اضافه کردن عجولانه نکات کوتاه ولی مهم تازه ایست که در نتیجه پژوهش های تازه بوجود میآید. امید آنکه در ساده و روان سازی های آینده بتوان آنرا حل کرد.
 - روال این نوشته در ارائه مفهومی و پرهیز از جدل های نقل قولی، همچنان حفظ خواهد شد. برداشت های مفهومی متن، ممکن است ناقص و حتی اشتباه باشد ولی مقصود نهائی ارائه دیدگاهی است روش شناسانه که بتواند با مطالعه بعدی یا پیشین خواننده تکمیل شود. حتی الامکان سعی شده است که از فلسفه پرهیز شود و صرفاً از منطق دیالکتیکی (شامل منطق صوری) روش شناسانه استفاده شود، زیرا روش شناسی، علم است ولی فلسفه، علم نیست و اگر هم علم شود دیگر فلسفه نیست. با اینحال هر حوزه ای که علم برایش پاسخی نداشته باشد به ناگزیر سراغ راه یابی از فلسفه و غیره میگردد. مهم تر اینست که بتدریج روش شناسی و کاربرد انقلابی آنرا دقیق تر و بهتر کنیم.

فهرست:

هدف و گرایش اصلی این نوشته

[الف]- نفی

انواع اصلی تضاد

[ب]- دیالکتیک [مشخص، مجرد] و [خاص، عام]

تجرید

دیالکتیک [انتزاع، انضمام]

روش تحلیلی (براساس انتزاع)

روش ترکیبی (بر اساس انضمام)

روش دیالکتیکی

[پ]- دیالکتیک [جزء، کل]

تجزیه

رابطه تکاملی جزء و کل

ادغام پذیری دیالکتیک های { [عام، خاص]، فرد } و { [کل، جزء]، فرد }

روش دیالکتیکی تجزیه-ترکیبی

[ت]- دیالکتیک [ذات، پدیدار] و گذار پدیدار ها به یکدیگر

رابطه [ذات، پدیدار] با روش دیالکتیکی و تعریفی دقیقتر از شناخت دیالکتیکی

[ث]- دیالکتیک [کیفیت، کمیت]

[ج]- رویکردی نظام مند به تکامل هستی

۱. نظامهای فیزیکی

۲. نظامهای شیمیائی

۳. نظامهای جاندار (زنده)

۴. نظامهای اجتماعی

الف. اشتراکی اولیه

ب. برده داری

ج. زمین داری

د. سرمایه داری

ه. سوسیالیستی

۵. نظامهای سوژه ای

[چ]- سیر و سفری اجمالی از جوامع امروز به نقطه آغاز قابل تصور و بازگشت از آن

۱. رفت: سیر و سفری لایه به لایه از کل به جز (تجزیه)

۲. بازگشت: سیر و سفری از جز به کل (ترکیب اجزا)

[ح]- دیالکتیک [شناخت، پراکسیس]

۱. شناخت

۲. پراکسیس نظری

۳. پراکسیس عملی

۴. خلاصه شناخت و پراکسیس
۵. مسئله جمعیت مشخص
۶. شرایط مادی زندگی و آگاهی: کدامیک دیگری را تعیین میکنند؟
۷. نمونه ای از کاستی شناسی شناخت و پراکسیس جهش های انقلابی تاریخ معاصر
- [خ]- دیالکتیک وجه تولید یا ذات نظامها
- [د]- دیالکتیک ارزش و چرخه ارزش افزای سرمایه
- [ذ]- دیالکتیک مرکزیت دموکراتیک
- [ر]- طبقه بندی یکپارچه
- [ز]- روش ارائه این نوشته
- [ژ]- ملاحظاتی در روش شناسی
- [س]- نکته پایانی
- یادداشت های ضمیمه:
۱. شورش بردگان به رهبری خورشید تابناک تاریخ، اسپارتاکوس
۲. انقلاب فرانسه
۳. کمون پاریس
۴. انقلاب اکتبر
۵. آزادی زنان و سرمایه داری
۶. وجه تولید آسیایی
۷. نگاهی اجمالی و آبشارگونه به زنجیره رویدادهای مهم تاریخ معاصر ایران
۸. وارونگی ها (پندارهای وارونه یا دروغین)
۹. گفتاری کوتاه درباره ویراست های این نوشته